نگاهی به
دیموکراسی در فرهنگ سیاسی اسلام و افغانستان

دکتور خلیل الله قدیری

جولای 2009 میلادی
جوزای 1388 هجری شمسی

بسم الله رحمن الرحیم

فهرست مطالب

مطالب	صفحه
الف) پیشگفتار	4
ب) اشکال سابقه حکومت مشروطه در غرب	10
ج) سیستم شاهی مشروطه در قاره اروپا	12
د) شاهی مشروطه در انگلستان	15
ح) کلمه دیموکراسی	17
و) فرهنگ سیاسی	21 ذ)
جهان اسلام و دیموکراسی	24
ذ - 1) حاکمیت سیاسی اسلام	26
ذ – 2) فرهنگ سیاسی اسلام	28 ذ – 3)
جنبش تجددی در اسلام	34
ذ – 4) قوانین اسلام و تجدد	36
ص) حزب سیاسی	38
ص – 1) احزاب سیاسی و قانون اساسی	43
ص – 2) سیستم حربی	44
ص – 3) حزب در دیموکراسی	45
ص – 4) جمعبندی و آینده نگری	47
منابع استفاده شده	48

تقریظ از استاد محمد اسحاق نگارگر

برا ،درِ گرانقدر جنابِ آقای قدیری

میخواهم درهمین آغازِ مقال ازشما برادرِ عزیز ابرازِ سپاسگزاری نمایم که رسالۀ ظاهراً کوچک ولی معناً بزرگِ خودرا جهتِ اظهارنظر برای من نیزفرستاده اید که من خودقصد داشتم بدین موضوع ازدیدگاهِ قرآن واسلام بپردازم ولی بدبختانه ازیک سوفُرصت نمی یافتم وازسوی دیگرپیری ومرض هردو دست بهم داده وحوصله ام رابه تاراج برده اندونمیشد دربارۀ موضوعی بدین اهمیت با ته مانده ای ازحوصلۀ روزگار جوانی پرداخت وحقِ موضوع راآن طور که شایستۀ آن است،ادا نمود.خوشبختانه ابتکارِ عمل شما با پُشتوارۀ ازمکلفیتی که بردوشِ من نهادید برمن نهیب زدتا یا هوگویان برتنبلیی خود غلبه کنم.آری ازفُرصتی که به من مساعد نمودید تشکُر.
واما،چرا پرداختن به مسألۀ نظامِ سیاسی وچگونگیی به وجودآمدنِ واندازۀ کنترولی که مردم برنظامِ سیاسیی حاکم برخود باید داشته باشند بسیارمهم است؟
برای اینکه دنیای ما دنیای تجارت واعلان است وبدبختانه امروز اعلان جای چشم وگوشِ مردم راگرفته است.برنیمۀ بزرگِ جهانِ ماغرب با نیروی تکنالوژی مودرن،سلاحهای خودکار وپولِ فراوان حکومت می کند که میتواند وفاداری هارابه نیروی پوندودالربخرد ومُـــلاهاو انقلابیهای دیروزراکه فکروذکرِ شان انقلابِ جهانیی اسلام ویا پرولتاریا درسراسرِ جهان بود شب درمیان به عناصُرِ دموکرات بدل نماید واین دشمنانِ آشتی ناپذیررا(که خانۀ نیاکان شان به دلیلِ همین آشتی ناپذیری آتش گرفت وهنوزهم درهمان آتش میسوزد) دریک صف ایستاد کند.این دموکراسیی

صادراتی که امریکا ومتحدانش آنرا به زورِ پول واگر نشدبه زور طیاره های بی پنجا ه ود ودرگوشه،گوشۀ جهان می فرستند کاری باشرایط سیاسی وفرهنگی ودینیی دیگران ندارد وهمانند تایلنولِ امریکایی دوای هردردومرض است ولی چند اصلِ کُــلی را که به منفعتِ زورمندان جهان صدمه نمی زند ،باید رعایت نماید.

1)اقتصاد بازارِ آزاد که هرکس هرچه دارد می آرد ودربازارِ تو می فروشد واگرتوتلویحاً گفتی که برادرجان من این متاعِ ترا کارندارم واصولاً درفرهنگِ من جوازِ استفاده ازچنین چیزی وجود ندارد؛برضدِ اصلِ بازارِآزاد عمل کرده ای. مگرسال های سال نمی شود که دربازارهای کابُــل کاندوم می فروشند وچون درموردِ اصلیی خود استفادۀ ندارد کودکانِ ما به نام پوقانه آنرا میخرند وبادمیکنند.آخربه فروشنده چی که ما ازآن چه کارمی گیریم ؟همین که اصلِ مارکیت آزادراباگردنِ پت وزبانِ بسته رعایت می کنیم؛برای اوکفایت می کند.

2)اصلِ انتخابات «آزاد»یعنی اینکه حکومت بعدازهرچهاریا پنج سال درامۀ انتخابات رایک بارِ دیگربه نمایش بگذارد ورقبای که برای گرفتنِ کُــرسیی ریاستِ جمهورشرکت می کنندبه اصطلاح ازهندو ومسلمان پول قرض کنند وبرایِ انتخاب کنندگان صاحبِ رسوخ پلوهای چرب بدهند وبرای تأمین مخارجِ انتخابات نه تنها خودرا بلکه وطن ومنفعتِ آن رانیزاینجا وآن جا گرونمایند وبااستفاده ازتقلب اخلاق خودرافاسد سازندوازمردمِ خودرانیز.

3) اصلِ آزادیی مطبوعات واطلاعات یعنی تشتُت وپراکندگی فکرواندیشه زیرا این موضوع نیزمربوط به این میشود که اکثریتِ جامعه صاحب سواد استند یانه،عادت به مطالعه وخاصۀً مطالعه جراید دارندیانه.آنان که به عنوان پیشوایان فکری وظیفۀ سمت دادنِ فکرِمردم رادارند خود درکدام سطح فکری استند وغیره.وظیفۀ وسایلِ اطلاعات

جمعی درجهانِ سوم تسریع عملیهٔ ملت سازی وبیرون آوردنِ مردم ازمحدودهٔ مناسباتِ قبیلوی است که تا مردم ازاین محدوده بیرون نیایند ، نظامِ سیاسیی حاکم برجامعه نمی تواند براصلِ شایسته سالاری استوارگردد وعدالتِ اجتماعی راتأمین نماید.

4) اقتصادِ مارکیتِ آزاد دردنیای زنان نیزباید «ضرورت» ها و«نیاز»های کاذب ایجاد نماید وزنان رانیزدرزنجیر مود وفیشن ببندد تا آنان نیزبخشِ بزرگی ازعواید کمپنی های تولید موادآرایش راازجیب های خود یا شوهرانِ خود بپردازند. همین اکنون این ذهنیتِ خطرناک درکشوری فقیری چون افغانستان میان زنانِ روشنفکرووکلای پارلمان ریشه دوانیده است که نباید یک پیراهن رادردوعروسی بپوشند.این دموکراسیی نمایشی مبتنی برظواهراست،همه چیزتنها درسطح وجود دارد ودموکراتهای سهیم دراین نمایش بازبانِ بی زبانی به مردم میگویند ،ما کارِ خودرا میکنیم وشما فریادِ خودرابزنید تاوقتی شما دست ازپا خطا نکنید ومزاحمِ کردهٔ های ما نشوید مانیزفریادِ تان راخفه نمیکنیم.آری برای منفعتِ این دموکراسیی نمایشی ضروراست که چندتا زن هم درکُرسی های نمایندگی مردم جاخوش کنند ونقشِ خودرا برای ثبوتِ آزادی ودموکراسی ایفاء نمایند وبه همین دلخوش باشند که ازتریبـــــــون پارلمان برای افشای جنگسالاران استفاده می کنند وآنچه راازکُفرِ ابلیس هم هویداتراست،روی دایره می ریزند.

این بود خصوصیت های بارزِ دموکراسیی وارداتیی ما که متکی برتنها یک ارزش است وآن یک ارزش چیزی نیست جُز بی ارزشی. مگر مردمِ افغانستان نمی بینند که امریکا ومتحدینش یک صدهزارسربازدرافغانستان فروریخته اندتا القاعده وطالبان رامهارنمایند وجلو قاچاقِ مواد مخدررا بگیرند وکس نیست به آنان بگوید:«آخرشما که این همه زوردربازو دارید بروید مافیای

خودرامهارکنید که اگرشماتقاضا برای موادِ مخدررادربازارهای لندن ونیویارک ازمیان بردید ؛عرضه در کشورِ مانیزازمیان میرود !»
این دموکراسیی وارداتی که درجُستــُجوی بازار است ناگزیربا یک رشته ارزشهای فرهنگیی ما تکرمیکند وبرای ماخاصة اکنون که باشیرینیی خُرما معتادِ مان کرده است مجال نمیدهد که هم خرما رابخواهیم وهم خدارا.
این یک جانبِ قضیه است واما ،جانبِ دیگرِ قضیه نیزهمانست که شما جنابِ محترم قدیری صاحب دررسالۀ خویش عنوان فرموده اید وآن اینکه مسلمانان باقبولِ بدعتِ سلطنت که ازروم وپارس تقلید شده بود مدت هاست که جنازۀ یک دولتِ اسلامی رابه خاک سپرده وبه استبدادِ دینی روی آورده نظام های مطلقاً استبدادی را جامۀ اسلام پوشانده اند وازدولتِ سفّاکِ یزید گرفته تاسلطنت های مطلقۀ احفادِ چنگیزهمه رادولت های اسلامی نامیده به همین دل خوش کرده اند که گویا درآن نظام ها نمازهای جمعه وعیدین برگزارمی شده است که اگرمعیارهمین باشد امروزه تمام دولت های جهان را میتوان نظام های اسلامی خواند.
دردنیای معاصرنیزماهمه شاهد استیم که «مسلمانان متعهد»درایران به نام ولایتِ فقیه ودرافغانستان نیزبه نامِ امارتِ اسلامی میخواهند نظامی مطلقاً مبتنی براستبدادِ مذهبی رابرجوامعِ خود مستولی سازند وبه نامِ خدا(ج)خود برخرِ مرادسوارشوند وازیاد میبرند که خُدا(ج) خودبرزمین نمی آیدتا مستقیماً برمردم حکومت کند وکلامِ اونیزمعروض به تفسیرودرک انسانهاست.شیعه ازکلامِ خدا(ج) برداشتِ امامت خانوادۀ پیغمبررا میکند وسنّی برداشتِ خلافت را ،طالب کلامِخدا(ج) رایک نوع می فهمد وعالم دیگرنوع وآنگهی حکمت بیعت خواستنِ حضرتِ پیامبرِ اکرم(ص) تنها یک تعبیرمیتواند داشته باشد وآن تفکیک نبوت ازحکومت است .حضرت پیامبرِ اکرم(ص) دربارۀ نبوتِ خود ازمردم طلبِ

بیعتنمی کند زیرا که نبوت یک مأموریتِ الهی است وپیامبر(ص) مکلف است پیامِ خدا(ج) رابه مردم برساند ولیِ حکومتامری مبتنی برمصالحِ مردم است وبه همین دلیل است که کلام الله مجید اطاعت اولی الامررا با قید (منکم ـ یعنی ازشما) مقید میسازد وحال آنکه اطاعتِ الله(ج) ورسولِ او(ص) مقید به هیچ قید نیست ومطلق است.

درمیان محققان مسلمان مرحوم پروفیسر محمـد حمیدالله(متولد نُزدهم فبروری 1908متوفا هفدهم دسمبر2002)به موضوع حکومت ازدیدگاه اسلام پرداخته ودراین زمینه کتابی مستقل زیرِ عنوان« تأسیس دولت به وسیلۀ پیامبـــــر(ص) ومسألۀ جانشینی» نگاشته است.پروفیسرمحمدحمیدالله دراین کتاب نُخُست ازمقولۀ دولت درقرآن صحبت نموده میگوید که به اساسِ داستانِ حضرت یوسف درقرآن کریم پادشاه،وزیر وزندان هرسه درمصروجود داشت وهنگامیکه یهودیان همراه با حضرت موسی به سرزمینِ موعود بازگشتند ویهودیان میخواستند که دولتی به وجودآید تادربرابرِ دشمنان ازآنان دفاع نماید ،خداوند جالوت رابه پادشاهی برگزید.یهودیان اعتراض نموده خودرابیشترازوی مستحق پادشاهی میدانستندحضرت موسی به ایشان گفت«خدا(ج) اورابربالای شما برگزیده است وبه اوهوشیاریی فراوان وکفایت داده است واین نمودارِ این حقیقت است که پادشاهی بدون هوشیاریی فراوان وکفایت وکارآیی میسر نیست.

بعد ازآنکه جالوت ظلم وستم راپیشه میکند ومبارزه با ارادۀ مطلق وخودسرانۀ جالوت مطرح می شود ،خداوند داودرابرای دفعِ جالوت وظیفه میدهد؛جالوت به دستِ داود کُشته میشود وداودپادشاه میشودخداوند(ج)خطاب به داود چنین ارشاد میکند «آی داود !هرآیینه ما ترا برزمین خلیفه ساختیم پس حکم کن میان مردمان به راستی وپیروی مکن خواهشِ نفس راکه آن گمراه کندترا ازراهِ خدا.»

بازازداستان ملکۀ سبا حضرت بلقیس می دانیم که اوزن بود بنابراین یک زن نیزمیتواندرهبرِ جامعه وهمانند بلقیس رهبرِ عادل جامعه نیزباشد وازهمان داستان این را نیزدرمی یابیم که حضرتِ بلقیس یک شورای مشورتی سلطنت داشت که به اساسِ تفسیر حسینی یک صد وسی وپنج نفردرآن عضویت داشتند وحضرتِ بلقیس پس ازدریافتِ پیام حضرتِ سلیمان باآن شورا به مشورت می پردازد.

واما ،درتعامل اسلامی رسیدن به مقام رهبری جامعه ایجاب بیعتِ مردم رامیکند وبیعت نوعی قرارداد است.شکلِ دولت از جانبِ اسلام تعیین نشده است.دولت می تواندشاهی یا جمهوری باشد ولی درهردوحالت ازقدرتِ مطلق برخوردارنیست وحکومتِ اومشروط به بیعتِ مردم یا نمایندگانِ مردم است ودرصورتی که رهبرازشرطِ وجودِیی دولت که همان تأمینِ عدالت است،سرباززند ،بیعت رانقض نموده است ومردم به اطاعتِ اومکلف نیستندواین بیعت تنها برای مردی با تقوای ابوبکرصدیق(رض) نیست بلکه سلطان ظالمی چون یزید هم مجبوراست ازمردم بیعت بگیرد.

اگراین همه راجمعبندی کنیم هنگامیکه زوروخودسری ودُزدیدن قدرت به وسیلۀ عناصر قُـــلـدُروزورآوربه پایان برسدوجامعه هیچگونه دزدیی وتصرفِ غیرقانونیی قــُدرت رابه رسمیت نشناسد ؛اسلام برای یک رهبرِ مطلوبِ یک رشته شرایط دارد.رهبر باید صاحب تقوی باشد وهیچ انگیزۀ دیگرجُزتأمین عدالت ودفاع ازدین ونوامیسِ مردم نداشته باشد وازهمه مهمترخود خواهان مقام رهبری نباشد بلکه مردم یاآن مسلمانانی که مشهوربالفساد نباشند اورابه خاطرِ خیرِ مسلمانان برای این مقام کاندید کنند.رهبرباید عالم،باکفایت وبا معیارهای امروز درسیاستِ بین المللی وارد وصاحبِ خبرگی باشد. وبالاخره مردم باارادۀ آزاد وبدون هرگونه تخویف وتطمیع به اورای بدهند واگرحکومتِ اومطلوب نبود بازبتوانند باارادۀآزاد ازاوخلع بیعت نمایند.

سلطنت یا جمهوریتِ میراثی هرگزبااسلام سازگاری ندارد زیرا تقوی،علم،کفایت وعدالت چیزهای نیست که به میراث ازپدربه پسربرسد.پسرنیزاگرصاحبِ کفایت های پدربود تنها بیعتِ مردم میتواند اورابه مقامِ پدرش برساند.

واما درموردِ جانشنینی حضرتِ پیامبر(ص) پروفیسر محمد حمیدالله می گوید:

«به نظرخاضعانهٔ من حضرتِ پیامبراکرم(ص)که خود دولتی راتأسیس واداره نمودمسألهٔ جانشینیِ خودراقصداً مسکوت گذاشت.من چنین فکرمی کنم زیراکه هرگفته وهرعملِ آن حضرت (ص)برای دنیای اسلام قانونی همیشگی وغیرقابل تغییر میشد.هرگاه اوکسی راازخانوادهٔ خود به جانشینی برمی گزید ،این معنای یک سلالهٔ سلطنتی میراثی راکسب میکرد وهمچنان اگردربارهٔ چگونگی رژیم به پیروانِ خود دستورمیداد تغییرآن شکلِ رژیم هم عملاً برای مسلمانان تغییرناپذیرمی گردید وبه عنوان مثال اگریک زمامداردریک گوشهٔ دنیا به اسلام تشرف حاصل میکرد باید عملاً ازحقِ ادارهٔ کشور وامتیازاتِ خود دست می کشید واین کاردرجریانِ زمان برای دنیای اسلام سبب دُشواری های فراوان میشد وحال آن که سکوت مصلحت آمیزاونظام سیاسی اسلام رانوعی انعطاف پذیری وقابلیتِ انطباق داده است که آزادی دارد نظر به ایجابِ زمان شکل خاص حکومت راانتخاب نماید بدون اینکه ازسنتِ پیامبر(ص) انحراف نموده باشد.»(پروفیسر محمد حمیدالله تأسیسِ دولت به وسیلهٔ پیامبرومسألهٔ جانشینی(ص 40).

ازدیدگاهِ اسلام هدفِ درجه اول دولت تأمین عدالت اجتماعی ومصونیت افراد اززور وخودسری است.قدرت دراین نظام نمی تواند دردستِ یک فرد متمرکز شود ،قاضی ازچنان استقلال برخورداراست که اگریک فرد عادی

اززمـــامدارکشور شکایت واستغاثه داشته باشد ،زمامدار مکلف است که همردیف شاکی دربرابرِ قاضی زانوبزندوازخود دفاع نماید.
شکی نیست که به دلیلِ جهل وبیخبری های عامّهٔ مسلمانان استبدادِ سلطنتی ومذهبی برجوامع اسلامی مسلط گردیده است ولی جهانِ امروزجهان علم وآگاهی است ومسلمانان نیزمی توانندآن گونه نظام های سیاسی ایجاد نمایندکه رهبرانِ آن غیرمسوؤلِ واجب الاحترام نباشند بلکه با بیعت وانتخابِ عامّهٔ مسلمانان به قدرت بیایندوباهمان نیرویعنی نیروی مردم ازقدرت کناربروند.به قول اقبال اسلام ازمسلمانان اطاعتِ خدا(ج)وقانون رامیخواهد ولی تبعیت ازیک نظام زوروخودسری را هرگز نمی خواهد.
من با اطمینانِ کامل می گویم که رسالهٔ شما جناب آقای قدیری، نه تنها با اصولِ اساسیی اسلام تخالفی نداردبلکه برای جوانانِ افغان واستفادهٔ شان ضروری هم است.خدای بزرگ زحماتِ شمارا برای تان پاداشی بس بزرگ بدهاد !

باعرض احترام وارادت
محمـــــــد اسحـــاق نگارگـــــر
برتانیه ــ برمنگهـــــم

الف) پیشگفتار

مورد نظر در نوشتار ذیل افغانستان میباشد که از قرون هفتم تا نهم میلادی بدینسو دارای فرهنگ اسلامی میباشد.

نام افغانستان در دنیا از 1947 به اینطرف توسط احمدشاه ابدالی شناسانیده شده و از همان زمان دولت ملوک الطوایفی، اکثراً نا آرام ودچار خانه جنگی ها بوده است.

در قرن 19 میلادی گاه گاهی مردم شریف، غیور و آزاد منش افغانستان مورد حملاتِ استعمار جویان انگلیس قرار گرفته، که اکثراً از وطن وفرهنگشان مؤفقانه دفاع کرده اند، با وجود اینکه آزادیشان در همسایگی با دو مملکت استعمارگر بزرگِ دنیای آنوقت » روسیه وانگلیس در هندوستان« تقریباً مُداوم تحت تهدید قرار داشته است. بنا به همین موقعیف جغارفیایی، دولت افغانستان در سیاست خارجی تا اوایل قرن بیستم میلادی تقریباً مُنروی مانده و محافظه میشد.

بالاخره در سال 1919 میلادی شاۀ افغانستان امان الله خان غازی محکومیت خود ووطنش افغانستان را مانند اسلافش تحمل کرده نتوانست واقدام عملی و مؤفقانه برای تحصیل استقلال سیاست خارجی افغانستان از انگلستان نمود و اظهار کرد » من خود وکشور خود را از لحاظ جمیع امور داخلی و خارجی بصورت کلی آزاد، مستقل وغیر وابسته اعلان میدارم و به هیچ قدرت خارجی اجازه داده نخواهد شد تا یک سر موی به حقوق و امور داخلی وسیاست خارجی افغانستان مداخله کند و اگر کسی زمانی چنان تجاوز نماید، من حاضرم با این شمشیر گردنش را قطع کنم.«(1)

امان الله خان غازی در پهلوئ تقریباً تمام مردم غیور افغانستان اشخاص مُدبر و دانشمند مثل محمود طرزی ودیگر جوانان افغان را داشت که در آن منظورش جداً بدرقه میشد.

در حقیقت آن شاه ودیگر افغانان مُدبر در آنزمان تهداب جنبش تأمین حقوق بشر، دیموکراسی وقانون اساسی را در افغانستان گذاشته اند.

لیکن عجله وشتابِ امان الله خان غازی درراهٔ تجدد خواهی باعث گوشِ باِز مردم، به تبلیغ استعمارگَرانِ خارجی وتحجرخوهانِ داخلی گردید و سقوط کرد.

در اواسط و اواخر قرن بیستم سیاست ممالَک استعمارگر، مثلاً روسیه (شوروی سابق) توانست متأسفانه به کمُک عدهٔ از خود افغانها باعث تخریبِ تسلسل و سقوط نهضت های دیموکراسی (دوره صدارت شاه محمود خان و ده سال دیموکراسی مشروطه 1963 تا 1973 م) گردد.

آن مُداخله، ایدیولوژی و هجوم قشون سرخ (26 | 27 دسمبر 1979 م) در حقیقت به افراط گرایی چپی و تحجر، مستقیم و غیر مستقیم لبیک گفت، رئیس دولت افغانستان محمد داود خان را با عدهٔ کثیر از فامیلش ظالمانه شهید ، وطن ما را ویران، سرمایهٔ مادی و معنویش را دستخوش تاراج و نابودی کرده غیر مستقیم باعث آبادی دیگران مثلا " پاکستان گردید (کُمک های سرشار غرب به پاکستان ابتدا نسبت اقامت مهاجرین افغان در آنجا وبعد ضد هجوم احتمالی قشون سرخ به پاکستان هم، و کُمک به [سران] مجاهدین افعان از طریق پاکستان از راهٔ دستگاهٔ استخباراتی آن مملکت).

درست است که پاکستان در اوآیل هجرت وایام جهاد پناگاهٔ مردم ما بوده است و منطقهٔ امن جهت حفظ ناموس وجان تعداد کثیر افغانها بدون شک شمرده میشود. اما مخصوصاً بعد از سال 1992م این همسایه افغانستان جای امن دزدان وقاچاقبران هم گردیده بود. مثلا " وقتیکه خانه ها وعمارات در شهرها مثل قندهار وبعدها کابل ویران وتاراج گردید. سر گروپهای گروها که خود را مجاهدین مینامیدند مناطق آن شهر ها را بین خود تقسیم کرده بودند و هر چیز که مثلا " از مردم کابل بدست شان می آمد میدزدیدند که توسط تاجران پکستانی به نرخ بسیار ناچیز خریداری میشد. آن اشیا و لوازم از اموال کارآمد خانه گرفته تا دروازه،کلکینها ، سوچ و دستگیر، پایه های تیلفون، سیم برق، اشیای پر ارزش

موزیمهای افغانستان وغیره و غیره اموال مردم افغانستان شامل آن تاراجها بوده است.

مزید بر آن، بنا به برسی های تعداد زیادی از منابع بین المللی کُمکهای اکثر ممالک غربی با مجاهدین افغانی بواسطهٔ پاکستان صورت میگرفت به تنظیمهای مجاهدین افغان کمکها از طرف حکومت بالخصوص دستگاهٔ استخباراتی پاکستان

(آی اس آی) توزیع میشد. از جانب دستگاهٔ استخباراتی پاکستان آن تنظیمهای افغانی ترجیح داده میشد که بیشتر با آن دستگاهٔ استخباراتی رابطه و روابطه خوب داشته است و نسبت به دیگران بیشتر به منافع پاکستان عمل میکرده است.

اما قصد داشتن تأثیر فوق العاده بالای سیاستمداران افغان از زمان مدید در نظر وعمل سیاستمداران پاکستان محسوس بوده است، مثلا " در دوره رئیس جمهور فقید پاکستان ضیاالحق. (2)

امروز مسأله دیموکراسی در جهان رو به انکشاف مخصوصا " ممالک اسلامی خیلی حاد شده. این سیستم سیاسی در ساحهٔ علوم اجتماعی و سیاسی هم دارای وسعت بارز گردیده. زیرا دنیا از سبب انکشافهائ علمی در تمام ساحه های بشری به اصطلاح خورد شده و اینترنت مردم جهان را باوجود مرزهای جغرافیایی وسیاسی اکثرا "باهم ارتباط داده.

با این وسعت یابی وجهانی شدن تخنیک، پیشرفتِ ممالک انکشاف یافته در دنیای هنوز به عقب مانده، بدون پیدایشِ مشکلات وَ تشنج فرهنگی در جهان، پیش هم نمیرود.

غالبا " نابسامانی وتشنج بین دولِ جهان از تفاوتهای فرهنگی منشأ میگیرند که توسط پیشداوری ها، افراطگرایی وکُلی خواهی (توتالیتاریزم) تشدید و به حد دشمنی ها ارتقاء مییابد.

طوریکه مشاهدهٔ سطحی هم هویدا میسازد ، در ممالک عقب مانده، تخنیک مُدرن (نقطه وار) وارد شده، اما از فرهنگ همراهٔ آن خبری نیست ویا آن فرهنگ همراه، وارد شده اما خیلی ناقص.

این تضاد در جوامع کم انکشاف یافته در هر ساحه باعث پیدایش مشکلات شده و دروازهٔ سؤاستفاده را کشوده است. نا بسامانی و نا موافقئ تخنیکی و فرهنگی را محترم آقای رهنورد زریاب در نقل قول ذیل شان واضحا " تشریح کرده است:

» ... اما وقتی ماشین [موتر] به وجود آمد ، لازم بود که دو ماشین به هم تصادف نکند ،لازم بود این ماشین مایهٔ آزار پیاده ها نشود ، لازم بود این ماشین محدودیت هایی را بپذیرد ،در نتیجه مقررات رانندگی به وجود امد که فرهنگ مربوط به ماشین است...« (3)

اما امکان تقلیل مشکلات جستجو گردد و برای پیوندِ فرهنگِ بیگانه مخصوصا " در ساحه علم وتخنیک مُبادرت گردد.

سیر خلل ناپذیر تمدن و پیشرفت های تخنیکی و اجتماعی زمانی میسر شده میتواند که همرای مردم به سمت ترقی، بدقتِ عمیق گام برداشته شود و بدینروش پیش از همه، تبلیغ افراطیون وتحجر خواهان بالای مردم نا مؤثر گردد. در حالیکه خصوصیاتِ فرهنگ سیاسی مردم هر منطقه جدا " مراعات و مورد توجه دقیق قرار گیرد، طرق مناسب و موافق جستجو، پیدا و تثبیت گردد تا از فرهنگ سیاسی وارداتی، آن اندازه، گرفته شود که با فرهنگ سیاسی ملی مغایرت نداشته باشد و کوشیده شود که ارتباطات خارجی را بیشتر به نفع ملی بچرخاند. عملکرد صلحآمیزِ دولتمردان بنفع ملی درسیاست خارجی کاریست جایز و داخل چوکات روابط بین الدول میباشد ، اگرچه طرف مقابل ظاهرا " کُمک دهنده هم باشد ، نباید ممنونیت از خارج ارادهٔ تعامل به نفع مردم خود را تحت الشعاع قرار دهد.

قبل از دخول در موضوعِ محوری این نوشتار تذکر نکات عمومئ ذیل را پیرامونً آزادئ فرد و روابط او با دولت و اجتماعً لازمی میدانم:

فقط رفاهیت انسان و حفظ کرامت بشری هدف اصلی دولت است که با داشتن این نقش خود او بُلند ترین ارزش دنیایی را صاحب میشود. در این راستا اولین وظیفۀ این پدیده فراهم آوری وسایل رهایش فرد است تا زندگئ افراد مربوطش در داخل وخارج مملکت دارای کرامت انسانی باشد.

در آیۀ » ولقد کرمنا بنی آدم « [قرآن جزء 15 ، سوره اسرائیل، آیه 70] خداوند عز وجل در قرآن عظیم الشان قدامت حقوق بشر را صریحا " قرنها پیشتر (از اعلان حقوق بشر توسط بشر) اثباط میکند.

انسان در حالیکه جزء اجتماع است ساختمان فزیکی و خواص مشخصۀ دارد که محتاج به زندگئ اجتماعی مشترک در اجتماع میباشد. اما کمونیزم انسان را منحیث فرد نادیده میگیرد و سرمایداری فراموش میکند که انسان موجودیست طبیعتا " اجتماعی.

آرزومندی برای نظم و دسپلین و ارتباط آن با اجتماع ابدا " تکمیل نمیشود ، بلکه همواره شرایط وتقاضاهای منطقه و زمان را ایجاب میکند ، مثلا " هر پیشرفت نو در تخنیک پروبلم های تازه در همزیستی انسانها وارد میکند طوریکه برای حل آنها مجبورا " بایست به کار جدید مطابق ارزش های تغییر نا پذیر جامعه اقدام گردد.

اجتماع و فرد دو قطب اند که بین هردو ، طبیعت انسانی قرار دارد. از این سبب هیچگاه حل مطلق وجود داشته نمیتواند ، مثلا " سوسیالیزم مطلق معنی منحل شدن کلی فرد را دارد (حیات مورچه ای) در حالیکه خودخواهی مطلق

(نیولیبرالیزم) معنی جداشدن انسان را از اجتماع میدهد. این مجزاشدن بالاخره به دشمنی در برابر همنوع می انجامد. پس در هردو صورت یک بُعد انسان محکوم شده نتیجۀ ضد بشری خواهد داشت.

آزادی وارتباط اجتماعی (با داشتن مسؤلیت) یگانه راهٔ معقول در بین دو قطب فوق است. انسان منحیث فرد آزاد اما در حین زمان بحیث جزء اجتماع مربوط و مسؤل میباشد.

بشر صاحب آزادی مطلق شده نمیتواند ، زیرا این آزادی به حریت انسان دیگر که با او تفاوتی ندارد مخرب واقع میشود. همچنان منحل شدن مطلق فرد در اجتماع انسان را بسویه پُرزهٔ ماشین تنزیل میدهد ، طوریکه تعیین اراده اش مطلقا "بدست دیگری غیر از خودش می افتد وبدون اراده وشخصیت میشود.

(فردِ بدون اراده کرامت انسانی را نشاید).

پس انسان بحیث فرد در نظام اجتماعی، موقف میانه را بین آرادی مطلق ومحکومیت مطلق اتخاذ میکند. یعنی انسان آزاد است اما نه به زیان وضد همنوع خود درجامعه، او همچنان جزء اجتماع انسان است اما نه به آن سویه که مانند جزء ماشینی حقیر گردد. تعیین راهٔ صحیح یا بستن آرادی با نظام اجتماعی مسألهٔ است که در جریان میباشد. این معضله در زمان و محال مختلف نسبت به ضروریات انسان بصورتهای متفاوت حل میشود. بطور مثال انسان امروز متوجه ضروریات امروزی و حاضرء خود شده راجع به حل مشکلاتش بیندیشد. ارزش هر عملش را حال خاضر تشکیل داده باید تاریخ برایش سرمشقی بیش نباشد. او بایست افتخاراتش را در زمان حاضر از نو بدست آورد. در غیر آن از اصل انحراف کرده توصل به گذشته میکند وعصر حاضر را نادیده میگذارد

(تعداد کثیرئ از مسلمانان با یادآوری تاریخ با شکوه اسلام و دسترسی شان در آنزمان به علم و فن بحق افتخار میکنند. اما متأسفانه، حال امروزی اکثر ممالک اسلامی را که نه تنها در تخنیک وعلم مُدرن عقب مانده اند ، نا دیده میگیرند).

انسان نه به نقص آینده مانند اینکه در سرمایه داری لجام گسیخته صورت میگیرد وتمام محیط را قربانی امیال حالِ حاضرخود میکند ، بایست زندگی کند . نه مانند کمونیزم که جسما " در حال حاضر است، امادر تخیل، به امید آینده

نامعلوم اصرار دارد و لی در حقیقت اکثر مردم آن جوامع را در خمودی وجمودی نگهمیدارد. (در جوامع سوسیالیستی به پیشبینی مارکس ورهبری هایشان، که در آینده نه چندان دور جهش تاریخی صورت مییابد و جامعه سرمایه داری به کمونیزم یعنی مُساوات اقتصادی مردم منتهی میشود ، یکنوع انتظار را بار آورده بود و از فعالیت روزمره مردم، باوجود استبداد احزاب کمونستی، کاسته بود. کمونستان در جوامع غربی کپیتالیزم را هنوزهم گذری میشمرند و انتظار جهش تاریخی را میکشند و در تخیل زندگی میکنند).

لذا همین منطق و استدلال وادار ساخته تا در این رساله به گونۀ خلاصه (فصلاً وً تاً ذً) در مورد راۀ میانه یا اعتدال اسلام در دولت داری و به نکاتی چند از دیموکراسی اسلامی در جهان امروز صحبت گردد (با هدف اینکه به عُلما و دانشمندان خواهش اظهار دقیقتر وبیشتردر زمینه صورت گرفته باشد).

چه تحقیقات در موضوعِ موجودیت دیموکراسی در اسلام یا عدالت اجتماعی در اسلام د رحال حاضربسیار کم میباشد.

در این راستا از منابعۀ اروپاهۀ هم استفاده شده که از نویسنده هایشان، به نسبت داشتن میلان غیر از اسلام، کمتر انتظار اقرار به مطابقت اسلام با دیموکراسی میرفته است.

اما در فصول نخست مرور کوتاهی به تاریخ تکامل دیموکراسی در غرب گردیده تا روشن گردد که دیموکراسی امروزۀ جهان مُدرن اروپای غربی و امریکای شمالی حاصل تجربه از تکامل چندین صد ساله حاکمیت سیاسی میباشد که پرتاپ کل آن از خارج برای مردم بااکثریت مسلمان مملکت ما غیر قابل تحمل میباشد.

متأسفانه فرهنگ دیموکراسی اسلام بعد از صدر اسلام و موروثی شدن خلافت از قرن هفتم میلادی به بعد ، برخلاف دول ممالک غربی اروپا ، به سمت استبداد رجوع کرد و از زیربنای مردمی فاصله گرفت. در حالیکه در ممالک غربی پیش از سیستم دیموکراسی هم فِودالان، قدرت شاه را محدود میکردند ،

در ممالک شرقی بالخصوص اسلامی، فِودالان را خود شاه، مَلِک یا سلطان تعیین و بدینصورت دیکتاتوری خود را پایدار میساختند وهنوز هم میسازند.

در حین حال به فرهنگ سیاسی مردم یک جامعه ، که به عقیدهٔ من سیستم سیاسئ را رد یا قبول میکند ، در فصل (ً و ً) قسم خلاصه تماس گرفته ام.

دیموکراسی مُدرن امروزی (غرب) بدون موجودیت احزاب سیاسی، اتحادیه های کار گری و دیگر نهادهای فرهنگی و سیاسی با دادن چانس به دیگران و تحمل جانبین تقریبا " نا ممکن میباشد. از اینرو لازم دیدم در اخیر مرور کوتاهی به آن داشته باشم.

برای اینکه افکار خود را در موضوع (دیموکراسی اسلامی) کاملا " نا رسا نگذاشته باشم (مطابق به سؤال حضرت علی (کرم) که از جناب رسول اکرم (ص) پرسیدند: » آنچه به کتاب و سنت نیابیم در بارهٔ آن چه طریق را اتخاذ نمائیم ؟

« پیغمبر(ص) فرمودند: » با خدا پرستان ء دانشمند مشوره کنید ...«

(تفسیر کابلی از سپاره چهارم، صفحه 413 ، طبع دوم).

بنا به این روش رجوع من در این زمینه به عارف محترم جناب محمد اسحق نگارگر، و اما مخصوصا " رجوع من به دانشمند محترم استاد فضل غنی مجددی، که با امانتکاری خاص، پیشنهادات مثمر و پر از دانش در دین مقدس اسلام و کُتب با ارزششان که در این زمینه به دسترسم گذاشته اند ، قابلیت یادآوری را دارد.

در اخیر از همکاری برادرم حاجی حفیظ الله قدیری از سبب دقت او در مورد آماده سازی این رساله برای چاپ اظهار قدردانی مینمایم.

ب) <u>اشکال سابقهٔ دیموکراسی در غرب</u>

با مرور کوتاهٔ ذیل میخواهم موجودیت دولت مشروطه را در غرب ترسیم وبا سند تاریخی خاطرنشان سازم که دولت دیموکراسی درغرب پرتاب شده از جایی نبوده، بلکه حاصل دوران مدید زمان است تا چنین دولت حاضر را خودِ مردم

سر زمین غرب تکامل داده اند.:

اگرچه یونان دوقرن دارای حکومت مشروطه وعملا " حاوی قانونیت بود ، اما آن زمان (قرن پنجم میلادی) حاکمیتِ دولت را ، طبقه اولیگارشی (متمولین) بدست داشت. لیکن قوۀ سیاسی بین اینَ اتباعء فعال ظاهرا " یکسان تقسیم شده بود. در آن ایام، یونان یگانه دولتی بود که این قسم حاکمیت داشت. (4)

اما در یونان آن زمان زحمت کشی و کار بدوش برده ها تحمیل شده بود. بدینصورت حیات مرفۀ قشر حاکم نتیجۀ رنحبری غلامها بود که نه آنها و نه خارجی ها سهیم دیموکراسی مستقیم یونان قدیم بودند.

لیکن یونانی ها علاقۀ شدید و مفرط به قانون و قاعدۀ مشروطی و عدالت (داشتند. isonom وeunomia)

از همین لحاظ قدرت سیاسی در آنجا بشکل معقولی وتحت بررسی مؤثر قرار گرفته بود.

این دیموکراسی قشر فوقانی با تعداد نسبتا " اقل نفوسش در برابر اکثریت بدون حقوق ء مردمِ یونان قدیم طبیعتا " مواجه به بینظمی یا فقدان توازنء اجتماعی شده سقوط کرد ، زیرا عاملین آن دیموکراسی دیگر توان دوام چنان خود ارادیت را نمیتوانستند داشته باشند. (5)

اظهار ء با مورد فیلسوف شهیر یونان قدیم ارسطو ، که » قانون اساسی و نظر سیاسی با عملکرد روزمره فرق فاحش دارد «، ارزش نا محدود دارد.

ارسطو با توضیح مثال مقایسوی میگفت » آشپز میداند که غذاء را چطور بپزد ، اما درک لذ ت را کسی میکند که آن غذاء را میخورد. «

باوجود آن اظهار، ارسطو علل دوام ء بحران و سقوط یک دولت را در قانون اساسی آن دولت میدید که با این نظرش اساسگزار تحقیقات مُدرن در مورد دولت و اجتماع شناخته میشود.

در سیستم حاکمیت روحانیون یا تهوکراتی
(Theokratie)
نقش قوانین الهی هم بمعنی محدود سازی قدرت بشر (یک نحو مشروطیت قدرت بشر توسط قانون دیده میشود).
ضدیت و مقابله پیغمبران با حاکمیتِ فاقد عدالت فقط به همین هدف صورت میگرفت(6)
سیستم حاکمیت روحانیون ،تهوکراتی، در دول قدیم شرقی بیشتر مروج بود.
صاحب قدرت، خوا روحانی میبود یا نه، خود را سمبول قدرت خداوند جا میزد.
پیوند دادن ارزشهای دینی و دنیوی، گرجه بعضا " نا آگاهانه هم میبود، ادیولوژی بودیزم و شینتویزم را تشکیل میدهد.
در تبت تا سالهای 20 قرن بیستم سیستم تهوکراتی دالیالاما رایج بود.
مثال تِهوکراتی در اروپا سیستم کالوین در ژنیف (سویس) میباشد.
اما جمهوریت روم در ایتالیا مثال بر جستهٔ سیستم مشروطه کلاسیک است.
آن جمهوریت مشروطهٔ تهوکراتی روم به نتیجه خانه جنگی ها منجر به تجزیه شده به حاکمیت مطلقهٔ ژول سِزار انحامید و قانون اساسی جمهوری تِهوکراتی لغو شد. بعد از آن امپراتوری روم خواص حاکمیت های شرقی، مثلا " ساسانیها را بخود گرفت و خواص تِهوکراتیی آنسرزمین را ترجیح داد، زیرا در شخص قیصر روم وحدت قدرت های دینی و دنیایی دیده میشد. بنا بهمین اساس سِزار روپا پیزم
یک قرن دیگر در بیزانس (روم شرقی) هم دوام داشت)
(Caesaropapism

اما حتی حکمروایی سلطنت مطلقه هم مفکوره حاکمیت اراده ملت را بشکل سمبولی نمایندگی میکرد.

شروع مشروطیت مُدرنِ قدرت دولتی بعد از ختم بحرانِ ملی به رهبری الیزابت اول در انگلستان (1558 تا 1603) دانسته میشود. در آن وقت تعدادی از نمایندگان مجرب و فعالِ مردم از ناحیه ها انتخاب و به مجلس سُفلا (ولسی جرگه) داخل شدند. این وکلای منتخبِ مردم، خوهان سهمگیری در تعیین تشکیل بودجهٔ دولت شدند. در آن وقت تمویل مصارف شاه و دربار او با مصارف نظامی محتوای بودجهٔ دولت بود. تعیین حدود بودجهٔ شاهی از جانب مجلس سُفلای پارلمان مهمترین دستآورد مردم در راهٔ تحقق قدرت پارلمان بوده است، زیرا بعد از آن نمایندگان مردم در مجلس سُفلا تقاضای سهمگیری در جریان سیاسی و بدینترتیب محدود سازی مصرفِ بودجهٔ شاهی را کرده توانستند. این پروسه بالاخره در انگلستان به انقلاب کبیر 1688 میلادی انجامید

(Glorious revolution 1688)

(در وطن ما افغانستان این اساس دیموکراسی هم به نسبت کمکهای خارج مختل گردیده، زیرا کمکها اکثرا " از راهٔ حکومت صورت میگیرد و از قدرت پارلمان به نفع حکومت کاسته میشود. حسابدهی بعدی اعضای حکومت به پارلمان [شوری] چندان مؤثر نمی باشد).

ج) <u>سیستم شاهی مطلقه در قاره اروپا</u>

باوجودیکه در اروپا تاریخ وجود دولت مطلقیت یا ابزولوتیزم

(Absolutism)

از 1648 میلادی تا انقلاب کبیر فرانسه 1789 میلادی دانسته میشود و بیشتر شاهی مطلقه مربوط این دوره شناخته شده است، اما امروز هر شکلی از حاکمیت مطلقگرا هم که برای تطبیق قوه حکومت هیچ حدودی نشناسد شامل این روش مطلقگراهی میشود.

لیکن مهمترین خدمت شاهی مطلقه در اروپا ، فراهم سازی زمینهٔ مناسب برای رشد شرایط زیر بناهی انکشاف دولت مُدرن، شناخته شده است. آن شرایط زیربناهی عبارت از نگهداری و آمادگی لشکر نظامی و مامورین منظم در وظایف مدنی است که طبعا " در اصل برای ثبات خود آن سیستم مطلقه بنا یافته بوده است.

فرید ریش کبیر(1740 – 1784م در پروس، آلمان) خود را اولین خادم دولت میدانست و مثال واضح برای ختم دوران شیوهٔ دولت قرون اوسطئ و ملکیت شاهی میباشد.

همینطور تفکُر فلسفهئ سیاسی روش شاهی مطلق را ختم شده دانست و اعلان کرد » که شاه خادم دولت بوده صاحب دولت نمیباشد «. (7)

اگرچه، فریدریش نه قانون طبقاتی را از بین برد و نه مؤسس قانون نمایندگی مردم میباشد ، اما او با وصف اینکه یک شاهِ دوران مطلقه بود ، در اروپا زمینه را برای رشدِ قاعدهٔ مشروطه ناخودآگاه مُساَعد ساخته است، زیرا ظاهرا " پرنسیپ حقوق شاه را منحیث قانونگزارمافوق همه قوانین ء کشور قبولاند. تآثیر مثبت این روش او برای آینده این بود که مامورین دولت را دروظیفهٔ شناسی جبرا " عادت داد. وظیفه شناسی و شفافیت در اداره های دولتئ اروپا مخصوصا " جرمنی تا حال ممنون طرزالعمل آن شاهٔ مطلقه میباشد.

با این مثال دیده میشود که شاهئ مشروطه راسا " از شاهی طبقاتی نشأت نکرده، بلکه شاهی مطلقه واسطه برای انکشافِ شاهی مشروطه در اروپا شده است.

از همین سبب آن شاهئ مطلقه بنام » شاهی مطلقه منور « به افتخار نامیده میشود.

شاهئ مطلقه منور در فرانسه و هسپانیه نسبت به بقیهٔ اروپا سریعتر نشر کرده است، زیرا شاه های این دو مملکت اروپایی اختیار سر داران خُرد رابنفع خودشان

بحدی کاسته بودند که صنایع، کسپ و تجارت صنفی آزاد تقریبا " بدون مقاومت آن نجبا رشد کرده توانست.

همین تضعیف قدرت فودالان ودیگر سردارها باعث آزادی دهقانان و هواداران شاهئ مطلقه شده است. لیکن همزمان به پروسه تقلیل قدرت سرداران و فؤدالان حقوق شاهئ مطلقه هم به حد طاقتفرسا بالای شانه های مردم ء عوام گران شد که بدون عکس العمل از جانب مردم نماند و بالاخره در سال 1789 منجر به انقلاب کبیر فرانسه گردید. با اعلان طبقه سوم در پارلمانِ فرانسه منحیث ملت، دوران پارلمنتاریزم شروع میشود و در فرانسه بنسبت آن حوادث پار لمان بشکل دگماتیزمی درک میشود. (8)

قابل یاد آوریست که سیستم هرسه نوع ء شاهی مطلق در اروپا دارای محدودیتها بوده است، یعنی بر خلاف مطلق العنانی شرقی، شاهی مطلقه در اروپا کل اختیار نبود. زیرا در مقابل شاهی مطلقه دراروپا عنعنات، نظریات حقوقی و مؤسسات منظم قرار داشتند.

یکبار دیگر، اروپا سه نوع مطلقیت را پی هم گذشتانده، تا به دولتِ مرد مسالاری رسیده است. آن سه حکومت مطلقه عبارت بودند از:

مطلقه مذهبی، درباری و مطلقه منور.

در ادوار شاهی مطلقهٔ (درباریٔ) اروپا، شاه خود را تعیین شدهٔ آسمانی دانسته خویش را صاحب و محافظِ رعیت میدید. روی همین اساس تمام اقشار مردم فاقد حقوق سیاسی بودند. یعنی با وجود امتیازات دیگرء اشراف نظر به دیگران، این طبقهٔ بالاهی هم دردارا نبودن حقوق سیاسی با عوام مُساوی بود.

بااینهم، طوریکه در بالا ذکر شده، شاهئ مطلقه قسم اروپایی آنقدر همه گیر مانند مطلق العنانی طور آسیا نبوده است.

در مطلق العنانی آسیا شاه اداره دولتی را اکثرا " به مامور ظالمی میسپرد تا مردم ملت خود را چور مالی (و جانی) کند. (9)

کتُب و منابع دیگر مثلا " مارکسیزمی هم وجود دارند که مطلق العنانی شرقی یا آسیایی را مانند هیولای بزرگ میدانند در حالیکه مطلقیت در اروپا را به تعبیر میکنند.(10) (Lilliputian) شستک

از همین جهت نزد بلونچلی، از سبب کلی گرایی مطلقیت در روسیه، روسیه بنام اورینت اروپا مسما شده است.

در روسیه یا اورینت اروپایی، شاهی مطلقه نسبتا " مدت زیادتر دوام داشته و وسعت جغرافیایی بی حد بزرگ داشت در حالیکه مردم آن حاوی سطح نسبتا " پاینتر دانش بودند و از اینرو اداره مرکزی خیلی قوی برای روسیه ضروری بود، رفورم های مانند آزادی دهقانان از بردگی فقط به اراده و خواست مصمم خود قیصر صورت گرفته میتوانست.(11)

د) <u>شاهی مشروطه در انگلستان</u>

تکامل مشروطیت در انگلستان نسبت به قاره اروپا فرق دارد، وقتیکه روحانیونء آنجا میخواستند ارتباطات کلیسا را به دلخوای خود تغییر دهند، ویلهلم از اورانیا و مردم متحد شده و به اینترتیب اساس نمایندگی مردم را در دولت انگلستان گذشتند. (Represntationssystem)

در قرون اوسطی سلطنت، قوۀ مرکزی را بدست داشت و مردم ء انگلیس عاری از حق خود ارادیت بود.

خصوصیت تکامل سیستم نمایندگی مردم در انگلستان اینست که تغییر تناسب قدرتِ دولتی به نفع مردم طوری صورت گرفت، که در حقوق و آزادی های نُجبا صدمۀ کَمتر رسانیده شده است. آن نحوء تکاملِ نسبتا " آرام دولتداری در انگلستان هنوزهم در آن جزیره باقی مانده است.

بدینصورت شکل دولت یا مُدل پارلمنتاریزم انگلستان، انکشاف مخصوصی بخود را داشته و سیستم مذکور در جریان قرون پایدار مانده و مُداوما " مردم را بیشتر بخود جذب کرده و تا حال بدین منوال پیش میرود.

شاید در نتیجهٔ همین مشاهده، بلونچلی معتقد شده است که: در نظام شاهی مشروطه تمام اشکال دولت شامل میباشد و در آن وحدت و هارمونی قیام دارد، زیرا قشر نُجبا هم از آزادی بیان و مفکوره، برخوردار اند، بدون اینکه مردم را در کدام زنجیر اسارت کشیده بتواند، یعنی دیموکراسی از سیر تکاملی ذاتی اش،

که در انکشاف و تازه سازی و ارتقائ قوانین، مطابق زمان ومکان، نهفته و برای دوام حیات دیموکراسی حتمی است، عدول نمیکند. (12)

قاعده های آتی شاهی مشروطه در انگلستان از زمان بقدرت رسیدن ویلهلم از اورانیا ثابت مانده است. (ویلهلم از اورانیا بعد از یعقوب دوم، 1688م

] انقلاب کبیر که بنسبت صدمه رسانیدن به قانون Glorius Revolution[

اساسی انگلستان خلع شده بود و قدرت دولتی را بهعده گرفته بود، بقدرت رسیده بود).

آن قواعد اساسا " مُساوی مانده اند و تنها به زمان و مکان وفق داده میشوند.:

1ـ نداشتن قدرت مطلق را شخص شاه یا کسِ دیگری و داشتن حق مقاومت در مقابل میل به داشتن قدرت مطلق.

2ـ تعیین حدود حقوق خود شاه و سرداران توسط قانون اساسی، شناخت آزادی هرتبعه بدون تفاوت وعدم اطاعت هر کسی از افکار خرافاتی.

3ـ سلطنت دیگر تنها با پیوند به حقوق و آزادی کافهٔ مردم قابل درک است.

(اعلان حقوق در دوازدهم فبروری 1689 میلادی).

4ـ اگرچه شاه بنا به قانون اساسی جوابده نیست، اما بعد از شکست حقانیت

» استیواردی « [1688 میلادی یا انقلاب کبیر برتانیه] این قانون بصورت استثنا مجرا میباشد.

5 ـ مسؤلیت وزرا مقابل پارلمان. مجلس سُفلای پارلمان (ولسی جرگه) حق شکایت و مجلس اولیای پارلمان (مشرانوجرگه) حق قضاوت را دارا میباشد.

6) سهمگیری نماینده های مردم در قانونگزاری، حق قبولی مالیه یا ساختار بوجه دولت، کنترول عواید و مصارف حکومت همه بعهدهٔ نمایندگان مردم میباشد.

7) استقلال قاضی در قضاوتش که نتیجهٔ بحث کمُیتهٔ از مردم (جوری مِن) را در مورد رعایت، اما آزادانه داوری میکند.

8) آزادی مطبوعات و حق اظهارء انتقاد به هر شخص.

با زیربنای تذکر یافته، شاهئ مشروطه در بسیاری از ممالک اروپا هم نشر و پهن شد.

در سویدن که پارلمان از نمایندگان اشراف ونظامیان، بورژوا ودهقانان ترکیب شده بود ، شاهٔ آن مملکت گسوستاف سوم با نمایندگان بورژوا و دهقانان متحد شده و قدرت فوقانی ارسطوکراتها را شکست. با این عملکردِ شاهِ سویدن، مقرری مردم عادی در اشغال کرسی های دولتی هم میسر شد.

شاه در سیستم شاهی مشروطه منحیث رئیسِ دولت با شرایط خاص بسته میباشد ، اگرچه آن شرایط نوشته شده هم نباشد. قوانین اساسی برای این نوشته شده است تا شرایط قانونی تحریری بماند.

شاه دیگر فقط وظایف نمایندگی مملکت را در مقابل دول اجنبی دارد. او مجبور است تناسب اکثریت و اقلیت درپارلمان یا نمایندگان ملت را مُراعات کند. در بعضی از ممالک مثلا " انگلستان شاه صدر اعظم را به پارلمان پیشنهاد میکند.

اما پیشنهاد او خارج از تناسب ترکیب پارلمان نمیتواند باشد.

شاهی مشروطه در حقیقت حاصل عاقلانهٔ تجارب چندین صد سالهٔ میباشد که در آن قدرت تاج شاهی به مردم انتقال نموده و در ارتباطات مردم با رئیس جمهورء انتخابی هم بدون تأثیرنمانده است.

در واقعیت آن انتقال قدرت از شاه به مردم نه تنها در نمایندگی مردم در پارلمان و دیگر اورگانهای دولت دیده میشود ، بلکه دروازهٔ مقرری به کرسی های دیگر ادارات دولت هم بدون تبعیضِ نژادی، قومی، جنسی وغیره به روی همه اتباع دولت باز گردیده بدینصورت قانونگزاری سیاسی وخود ارادیت مردم ثابت شده و سالاری مرد مسلط شده است.

بااینهم در انگلستان انقلاب معتدل سیاسی طوری صورت گرفته است، که ارسطو کراتها ی آن جزیره در ساحهٔ قدرتِ وزرای مسؤل حکومت مداخله نمیکنند.

در قارهٔ اروپا تکامل سیاسی طوری به سمت مردمسالاری ارتقاء کرده،

که هم مثل انگلستان، ارسطوکراتی دیگر وجود ندارد و عنصر دیموکراسی پیش میرود.

ح) کلمه دیموکراسی

استعمال کلمه دیموکراسی در سیاست، اززمان مدید گذشته رایج میباشد ، که از همین لحاظ هم بدون تعیین و تعریف واضح و دقیق، مفهوم این کلمه گنُگ و اهداف اصلی شخص یا گروهٔ استعمالگر در عقب کلمهٔ دیموکراسی پنهان مانده و راهٔ سوء استفاده از مفهوم فوق باز میماند.

مانند مفهوم دیموکراسی مفاهیم کلمات دیگر مثل پارلمنتاریزم، پلورالیزم، تفکیک قوه های اجرائیه، مُقننه و قضائیه متأسفانه آسیب پذیر میباشند.

با تأسف کسانی که مورد خطاب اند (انتخاب کنندگان) به محتوای کلمهٔ

» دیموکراسی « کمتر اهمیت داده صرف به شنیدن آن کلمه اکتفاء میکنند. همین نگاهٔ سطحی آنها باعث فریب ایشان توسط دیکتاتوران و دیماگوگان میگردد، که در سابق و حال حاضر صاحب مؤفقیت های سیاسی در بین مردم میشوند.

طور مثال جانبدارانء دیموکراسیئ سوسیالستی تبلیغ میکنند، که دیموکراسی سوسیالستی به مراتب بهتر از دیموکراسی بورژوازی میباشد. (13)

در حالیکه » مارکسیزم کلاسیکی و نوین ادیولوژی خود را عقب شعار ها پنهان میکنند و بدینصورت باعث فریبِ شنوندگان میشوند، [مثلا " با شعار حاکمیت آزادی]. (14)

(در افغانستانِ سالهای شصت، هفتاد و مخصوصا " دههٔ هشتاد میلادی قرن 20 کمونستان با شعارهای مثل » نان، لباس و مسکن « مردم را فریب دادند و بعدها معکوس آنرا عملی کردند).

بعد از جنگ عمومی دوم یا سالهای بعد از 1945 تقریبا " هیچ سازمان یا جریانِ سیاسئ وجود ندارد که کلمهٔ دیموکراسی را استعمال نکند، اگرچه هم مقصدِ شان دیکتاتوری باشد. این چنین برخورد، مفهوم دیموکراسی را میانخالی ساخته است و از اعتماد مردم در برابر دیموکراسی کاسته شده است.

در دولتِ افغانستان (اپریل 1978 تا اپریل 1992م)، شوروی سابق و ممالک اقمارِ آن دیکتاتوری، کلمهٔ » دیموکراتیک « استعمال میشد، اما در عمل از هیچگونه اعمال ضد بشری به نفع اعضای حزب حاکمِ کمونستی دریغ نمیشد.

بعضا " کلمهٔ » دیموکراسی « خاصهٔ دیموکراسی لیبرال غرب دانسته میشد و کلمهٔ » دیموکراتیک « را در رژیمهای کمونستی شرق افاده میکردند. (15)

تقریبا " هیچ سیستم سیاسی نمیتواند در دنیای امروزی از ادعای داشتن مردم سالاری بگذرد. فقط خاص با همین ادعا میتوان که مشروعیت یک سیستم را اثبات و اهداف اصلی را پنهان کرد.

حتی حاکمیت های دیکتاتوری ادعای حمایت مردم را میکنند و جبر و آسیب رسانی ضد بشری خود را عقبِ راه پیماهی ها و دیگر نمایش های ساختگئ دیکته شده مخفی میدارند.(16)

چون سؤ استفاده از مفهوم دیموکراسی یا مردمسالاری، طوریکه دیده میشود، وجود دارد، بایست تعریف این مفهوم در علم سیاسی تا حدی دقیق و روشن گردد که گنجایش برای تحریف این مفهوم بسیار کم یا هیچ باقی گذاشته نشود، (زیرا تعریف مروج این پدیده: حکومت مردم، برای مردم از طرف مردم، که از رسانه هاهم بعضا " شنیده میشود کهنه و برای حال حاضر، ناکافی میباشد.)

جوهر دیموکراسی تنها در تزئید آزادی نهفته نیست، بلکه دیموکراسی یک روشِ سیاسی باتحرگ بزرگ اجتماعی و تجدد مُداومء جاری میباشد.

اگر سیستم همذیستی نظر به زمان و منطقه تغییر داده نشود، به دیموکراسی هم دیگر احتیاجی نخواهد بود.

در حالت تحجر، سیستم قوانین و قواعد حاکمیت جامد و نسبتا " مصئون بسنده میباشد.(17)

بر علاوه دیموکراسی باداشتن کُنترلِ قوۀ اجرائیه خاتمه نیافته، بلکه نظامیست که بالای نوآوری و تجدد استوار میباشد. همچنان یکی از مشخصات نهایت مهمِ ذاتی سیستم دیموکراسی اینست که دوام اشغال کُرسئ در هرسه اورگان دولتی جاویدان نبوده، دوام زمانِ اشغالِ آن توسط قانون قبلا " معین شده میباشد.

همین خواص ذکر شده اصلا " دیموکراسی را از حاکمیت های قرون اوسطایی و تسلط عنعنوی تمیز میدهد.

یکبار دیگر: دیموکراسی دارای سه خاصیت مشخصۀ آتی است:

1- درجامعۀ دیموکراسی اظهار نظر آزاد، اما صلحآمیز، داده شده و تشویق میشود. اما آخرین تصمیم گیری، در مقابل قوۀ سلاسه دولت (مقننه، قضائیه

واجرائیه) بدست مردم میباشد. با دادن رأی خود مردم به آن اورگانهائ سه گانهٔ دولت، که حدود زمانِ عمل آنها قبلا " توسط قانون اساسی محدود شده است، اختیار عمل میدهد.

2- نشانهٔ دیموکراسی، داشتن کثرتگرایی (پلورالیزم) فرهنگی ودینی میباشد.

3- دیموکراسی دارای صفت ذاتئ رقابتِ صلحآمیز سیاسی و اقتصادی میباشد ، که ذریعهٔ قانون ترتیب و تضمین شده است. هدف اصلی از رقابتِ آزاد در اقتصاد به عقیدهٔ مجرا سازئ عدالتِ اقتصادی میان مردم است، زیرا از میکانیت بازارء آزاد انتظار تخریب ونموئ نا متوازن فعالیت در اقتصاد هم میرود.(18)

خطر بروز انارشی یا هرج و مرج، مخصوصا " در ساحهٔ اقتصاد ، در جوامع بدون موافقهٔ اجتماعی یا (کنُزنس) هرآن موجود میباشد. از همین رو در آوان سرمایه داری لجام گسیختهٔ قرن 18 و 19 میلادی به زودی تفاوت و بیعدالتی در اقتصاد بین قوی و ضعیفِ اجتماع هویدا شد. همان بود که دولت راسا " در اقتصاد مُداخله کرد ، طوریکه سیاست دولت به نفع توازن اجتماعی عملا " فعال شد و حالا، در موافقه اجتماعی جزء لا یتجزای پروگرام قوهٔ اجرائیه دولت دیده میشود، طوریکه بسیاری از کشور ها، دیمو کراسیئ اقتصادِ اجتماعی را جاگزین اقتصادِ لیبرال خالص خود گردانید. امروز کنُزنس یا موافقه بین همهٔ اقشاراجتماعی، خاصیت مشخصهٔ دیموکراسی در جوامع پیشرفتهٔ غربی شده است. در این ممالک بوجود آمدن اتحادیه های کارگری حقیقتا "صلح اقتصادی، و در نتیجه توازنِ اجتماعی را ببار آورده اند.

با وجود انتقادات، کنُزنس اجتماعی بدون صدمهٔ قابل توجه در پیکر صلح آن جوامع باقی مانده است.(19)

پروسه بوجود آمدن اظهار آزاد نظر و تشکُل خواسته عموم (مردم جامعه) هم ازجملهٔ فکتورهای نهایت مهم دیموکراسی شمرده میشود، زیرا فکتورهای

مذکورمحک برای تفریق جامعه دیموکراسی از جامعه با دولت جبر کننده ودیکتاتوری میباسد.

طوریکه در بالا هم تحریرشده است، امروز تقریبا " هر قسم حکومت خود را نمایندهٔ اراده عموم جامیزند و هر عملکردش را میخواهد منحیث » خواستهٔ عموم « مشروعیت دهد.

لیکن » خواستهٔ عموم « بیمعنی میماند ، اگر در پیاده تمودن قانون اساسی، از همه اولتر حقوق بشر منحیث جزء لا یتجزای حقوق جامعهٔ مدنی، مُراعات نشود.

تعریف مفهوم دیموکراسی (دیموکراسی مستقیم یا غیر مستقیم) در یک جمله، از سبب استعمال کثیر آن، دور ازامکان شده است، که خلاصه شده بتواند. اما بعضی از شواهدی، برای تصور بهتر این مفهوم، محدود شده میتواند. :

الف: مُساوی بودن همه کس در برابر قانون.

ب: اراده ملی که عبارت از داشتن حق خود مردم برای تصویب قانون اساسی شان میباشد. مطابق همین قانون اساسی انتخابات متواترء اُرگانهای دولت برپا میشود. دولت حقوقی توسط همه مُراعات میگردد و سیستم نمایندگی قبول عامه میباشد.

ج: مُراعات شرایط مشروطیت مُدرن.

د : رعایت پرنسیپ اکثریت، تصمیم وفیصلهٔ اکثریت در دیموکراسی هیجگاه معنی دیکتاتوری اکثریت بالای اقلیت را ندارد. در این سیستم، حقوق اقلیت مُراعات ومحافظه میشود.

آن شرایط فوق برای تفریق پرنسیپ دیموکراسی از رژیم دیکتاتوری تا اندازهٔ صدق میکند و میرساند که، سیستم دیموکراسی باز بوده، حاوی قواعد و شرایط مطلق وتغییرنا پذیر نمیباشد.

مُقایسهٔ یک دیموکراسی با سیستم دیموکراسی دیگرء جهان فقط در مقطع یک زمان معین امکان پذیر میباشد و بصورت عموم مُقایسه نکات مشخصهٔ

دیموکراسی ها ، مثل فرهنگی، اجتماعی، انستیتوتی یا اقتصادی موجود است. یعنی شباهت داشتن کل یک دیموکراسی با کلء دیموکراسی دیگری وجود ندارد.

آنچه در دیموکراسی سفارش مداوم میباشد ، ازدیاد سهمگیری مسلسل مردم در آن سیستم است.

طوریکه تاریخ تکامل دیموکراسی درانگلستان و قارهٔ اروپا نشان میدهد ،

راهٔ نیل برای پیروی از سیستم دیموکراسی به روی ممالک دیگر مسدود نمیباشد و آنها مجبور نیستند نخست راهٔ طویل تاریخئ انکشاف دیموکراسی را بپیمایند ، بشرطیکه تکامل اقتصادی، اجتماعی وفرهنگی به سمت سیستم دیموکراسی موازی با منورسازی مردم صورت گیرد.

عملی شدن دیموکراسی در ممالک با فرهنگ های دیگر را ، دیموکراسی پارلمانی در هندوستان و جاپان به تثبیت میرساند.

و) فرهنگ سیاسی:

مهمترین رکن نشر همه جانبه دیموکراسی را ، فرهنگ سیاسی در یک جامعه تشکیل میدهد ، زیرا نفوذ دیموکراسی فقط در موجودیت سهمگیری قاطبهٔ اعضای بالغ جامعه ممکن شده میتواند. چنانچه گفته شد تنها در صورت قبولی عامه میتواند این سیستم سیر تطبیق خود را در تمام سطوح جامعه بپیماید و در روابطه افراد و دولت تکامل اطمینان بخش را صاحب شود.

اما دیموکراسی نباید طوری فهمیده شود که تنها روابطه افراد و دولت را احتوا میکند. اگرچه روابطه افراد و دولت سطحء نهایی تطبیق دیموکراسی را تشکیل هم میدهد ، اما دیگر سطوح اجتماع و جامعه مانند فامیل، مکتب، احزاب سیاسی، انجمن ها ونهاد های انتفاعی و غیر انتفاعی، اتحادیه های

صنفی اقتصادی وسیاسی ودیگر گروه ها که به روش دیموکراسی تشکیل شده باشند زیربنای این سیستم سیاسی را محکم میسازد.

قسمیکه نویسندهٔ محترم آقای رهنورد زریاب هم میفرمایند، بایست بین تمدن که

» تلاش آدمی برای آسان ساختن زندگی است « (20) وفرهنگ فرق گردد.

در حالیکه تمدن دیموکراسی قسم غربی آن به افغانستان وارد شده، بدون کمپرومایس ء فرهنگ دیموکراسی قسم غربی آن با فرهنگ سیاسی اسلامی و افغانی خیلی دشوار حتی ناممکن خواهد بود، دولتی بناکرد که حکمروای اصلی مردم افغانستان باشد.

لیکن اساس فراهنگِ دیموکراسی در فرهنگ غرای اسلامی یعنی عدالت اجتماعی و فرهنگ عنعنوی افغانی (لویه جرگه و غیره) موجود میباشد که در آتی توضیح شده است.

اولین بار متوجهٔ فرهنگ سیاسی و تأثیر مستقیم آن بالای سیستم سیاسی یک جامعه را دانشمندان امریکائ، الموند، پی و وربا در سالهای پنجای قرن بیستم میلادی منحیث تهدابِ تحقیقات سیاسی تثبیت کرده اند.

(Almond, Pye and Verba)

دانشمندان مذکور فرهنگ سیاسی و تکامل سیاسی را مُکمِل یکدیگر میدانند و به یقین رسیده اند، که فرهنگ سیاسی بالای تکامل سیاسی تأثیر (مستقیم) دارد. (21)

اما مهم بودن فرهنگ سیاسی از زمان قبل هم هویدا بوده است.

چنانچه در قرن 17 میلادی جانلاک، فیلسوف انگلیسی، تأثیر وسیع فرهنگ را بالای پرنسیپ اکثریت در دیموکراسی برجسته دانسته است. او همبستگی بورژوازی را منحیث زیر بنای فرهنگ سیاسی در قلب های اتباع میدانست. (22)

اما اولین شخصی که فرهنگ سیاسی را سازنده افکار متحد در یک جمیعت یا گروهٔ سیاسی دانست، دانشمند ذکر شده در بالا الموند میباشد. وی شرح داد،

که کدام تعامل مهمِ سیاسی و اجتماعی اعضای یک گروه را به انجام اعمال معیین وادار میسازد (غیر از فرهنگ سیاسی). الموند گویا به حق در زیربنای فرهنگِ سیاسی و

اجتماعی کلید تحقیق یک سیستم را هم میدید.

الموند همچنان رابطهٔ مستقیم را بین فرهنگ و تفکر سیاسی میدید و طرزتفکرِفرد را در یک سیستم تحقیق و تحلیل کرده میگفت، ما همانطوری که فرهنگ دینی یا فرهنگ اقتصادی میگویم، بایست از فرهنگ سیاسی (یا کلچر سیاسی) نیز سخن گویم. او تحقیق و تحلیل مُقایسوی علمی سیستم های سیاسی را بدون تحقیق و تحلیل فرهنگ سیاسی یک ملت (به حق) ناقص میدانست.

طوریکه در فوق به آن اشاره رفت، علم مقایسوی حکومت ها

با تزئید فرهنگ سیاسی ، بایست بالای دول (Comperativ government) جوان جهان سوم توسعه داده شود.(23)

حقیقتا " فرهنگ سیاسی زیربنای هویت ملتها است و هویت یک ملت بیانگر بستگی و دوام سیستم سیاسی آن ملت میباشد ، لذا مطابق نظر سیستمی، ثبات و ناثباتی سیستم سیاسی یک ملت هم در فرهنگ سیاسی آن ملت جستجو گردد.

با وجود نا معینی مفهومِ فرهنگ سیاسی (کلچر سیاسی)، بایست، فرنگِ سیاسی برای تطبیق دیموکراسی در کشورهای جوان دقیقا " تحقیق و مد نظر گرفته شود.

درست است که انکشاف فرهنگ سیاسی در اروپا و اضلاع متحده امریکای شمالی قرنها را در بر گرفته، اما طوریکه پیشتر هم گفته شد ، معنی اینرا ندارد که سیستم دیموکراسی در ممالک دارای عنعنه و فرهنگ سیاسی قسم دیگر قابل تطبیق نباشد.

مخصوصا " جهان اسلام که در صدر دولت خود دیموکراسئ بنام عدالت اجتماعی داشته، اینکه چرا در دول اسلامی در تیوری کمتر و در عمل، هیچ آن طرز دولتداری صدر اسلام انکشاف وپیاده نشده، تقصیر اسلام نمیباشد.

اما در افغانستان قرن 21 میلادی، عدالت اجتماعی یا دیموکراسی اسلامی بایست جدا " در نظر گرفته شود ، زیرا تطبیق دیموکراسئ قسم خالص غربی که فعلا " در وطن ما پرتاپ شده، در حال وآینده مشکل ونامطلوب خواهد بود.

داشتن فرهنگ سیاسی مشترک اسلامئ مردم ما را جهاد بینظیرِء همه مردم افغانستان (با وجود اقوام مختلف اما اکثرا " مسلمان) در برابر الحاد در قرن نزدهم و بیستم میلادی سه بار در مقابل استعمار انگلیس ودفعۀ آخر جهاد ده ساله ضد حمله قشون سرخ اتحاد جماهیر شوروئ سابق به رهبری روسیه، به وضاحت نشان داد. در آن جهاد افغانها به اثبات رسانیدند ، که فرهنگ مشترک دین مقدس اسلام بدون در نظرداشت تفاوت مذاهبِ دین مقدسِ اسلام، قوم و قبیله، نقطۀ مشترک تقریبا " 99٪ مردم افغانستان را تشکیل میدهد.

ذ – <u>جهان اسلام و دیموکراسی</u>

در ممالک بانفوس اکثریت مسلمان امروز جدایی دین از دولت مشکل عمده را نمیسازد. بلکه فقدان عدالت اجتماعی یا تجرید [- به اصطلاح امروز- دیموکراسی] از دول مسلمانان مشکل اصلی میباشد.

بهترین مثال را دولت ترکیه مُدرن میرساند که از سالهای 20 قرن بیستم میلادی به اینطرف طبق قانون اساسی آن مملکت دولت از دین جدا است، اما باآنهم درآنجا از دیموکراسی سخن گفته شده نمیتواند.

اصلاحات سرسری و نمایشی به نفع دیموکراسی قسم غربی آن برای دخول در اتحادیه اروپای غربی صورت میگیرد که فاقد تغییر عمیق میباشد.

حضرت محمد مصطفی (ص) به سال 570\571 میلادی در شهر مکه تولد و بعد از بعثت به پیغامبری (چهل سالگی) شروع به دعوت به اسلام نمود.

بعد از مدت 13 سال » دعوت امت دولت اسلامی تکوین یا فت ...و اولین اساس موجودیت دولت (اسلام) که عبارت از افراد آن است بوجود آمد «. (24)

در حقیقت همزمان و مخصوصاً بعد از هجرتشان به شهر مدینه سا ل 622 میلادی گویا زیربنای دولت اسلام را گذاشتند. یعنی آنحضرت (ص) مؤسس دین و دولت در اسلام میباشد و ایشان آخرین رسول خداوند (ج) ، زعیم سیاسی و قائد عسکری بودند.

در قرآن مجید تمام خواسته های دولت اسلام تعیین شده، این کتاب آسمانی در نظر ا ول تنها پیام دۀ دین مقد س اسلام است وراساً کلام خداوند عزوجل میباشد که معنی تسلیم تام به پروردگار را میدهد و به محمد (ص) همچنان حیثیت یک رهبر سیاسی و اقتصادی را میدهد که در این ساحه ها تأ ثیرانقلابی را دارا میباشد.

محمد (ص) در مکه ضد دولتی قیام کرد که دولتمردان آن تحت رُسوم و رواج دینی ، مفاد مادیشان را پنهان کرده بودند.

پس اسلام پرنسیپ و اساس سازماندهی دولت، اساسِ واسطه بین ارتباطات حُکما و رعیت و زیربنای اقتصاد و مالیات را تشکیل میدهد. محمد (ص) فشار بالای یتیمان و دشنامدهی گدا ها را منع کرد. (25)

با این برخورد ضد حکمروایان آن وقت شهرِء مکه، حضرت محمد (ص) در واقع بنای روش اقتصادی، اجتماعی و سیاسی آن شهررا مورد انتفاد مستقیم قرار داد و به ریشۀ تا آنوقت از تعرض ممنوعۀ ساختار رفاعیت قشر حاکم، قیام به دست اندازی کرد. از همین سبب جای تعجب نیست که جنابشان به دشمنی شدید صاحب قدرتان با حدی مواجه شد ، که ذادگایشان شهر مکه معظمه را (بنا به دستورخداوندی) به سال 622\621 میلادی ترک و به مدینه هجرت نمودند.

با دادن وحدت به اقوام ساکن آن شهر محمد (ص) منحیث میانجی امین، سیاست داخلی را به عهده گرفتند و » به جهان خارجی سفرا فرستادند و اولین اتصال با مردم و زعامت سیاسی مکه بود زیرا مکه و مردم آن برای عقیده جدید دارای مقام خاص بود. اتصالات با مکه در بدایت به امضاء رسیدن صلح الحدیبیه

آغاز یا فت و صلح الحدیبیه در آغاز دولت اسلامی دارای مقام سیاسی عالی بخود است زیرا برای اولین باریک قوه بزرگ خارجی دشمن که مانع انتشار عقیده اسلامی می شد به دولت اسلامی و قیادت حضرت محمد (ص)اعتراف رسمی نمود «(26)

به اینترتیب دین مقدس اسلام پیوندهای قبایلی و قومی را به نقع دولت اسلام شکستاند. جامعهٔ اسلام از آن به بعد دارای هوا خواء و توابع روز افزون گردید. اولین قانون اساسی اسلام در مدینه متشکل از مسلمان ها و پیروان ادیان دیگر مثل یهودی ها بود.

از جمله عادات نیکوی دیگر حضرت محمد (ص) بود ، که در امورسیاسی با صحابهٔ کرام مشوره میکرد. همچنان حضرت بی بی عایشه (رض) در عقب پردهٔ نشسته در امور سیاسی به آنحضرت مشوره میداد.

بعد از رحلت محمد (ص) طرز انتخابات رهبراز طرف رعیت در دولت اسلام آغاز شد ، جه آنحضرت (ص) شخصی را برای این منظور انتصاب نکرده بود. او خودش طوریکه ذکر شد منحیث شخصیت مُدبر (تنها) از صحابه کرام و دیگر اشخاص مورد اعتمادش در امور دولت مشوره میگرفت.(27)

همان مشاوران او اولین خلیفه اسلام، حضرت ابوبکرصدیق (رض) را برگزیدند و منحیث با تجربه ومُدبرترین پیرو اسلام به سِمَت رهبر سیاسی انتخاب کردند. او بعدا " از طرف رعیت آنوقت تصدیق و دارای مشروعیت مُقام خلافت اسلام شد ، به همین روش (انتخابی مطابق آنزمان) خلیفه دوم حضرت عمر(رض)، سوم حضرت عثمان (رض) و چهارم حضرت علی (کرم) برگزیده شده اند ، پس در جامعه اسلام در قرن هفتم میلادی مطابق شرایط همان زمان روش انتخاب وجود داشت (28) واولین خلیفه اسلام، حضرت ابوبکر صدیق (رض)، در حقیقت با اولین خطابش به مردم که ً ای مردم من بهتر از شما نیستم ...ً نخستین خشت عدالت اجتماعی (یا به اصطلاح ء

امروز دیموکراسی) دولت توحیدئ اسلام را گذاشت وتطبیق یکسانِ قانون را بالای همه اتباع دولت اسلام بدون استثنا حتمی (از رئیس دولت تا آخرین تبعهٔ دولت اسلام) اعلان کرد.

در دولت اسلام طرز انتخابِ رهبر یا رهبران سیاسی قید نشده است.

این یکی دیگر از پیشبینی های مُدبرانهٔ اسلام است که مسلمانان نظر به شرایط زمان و مکان طرز انتخابات را خودشان تعیین کنند.

» عمر (رض) شهید شد ... و مانند رسول الله (ص) کسی را به جانشینئ خود منصوب ننمود ، اما تعیین خلیفه را در میان شش نفر از رجال بزرگ و اصحاب جلیل القدرء پیامبر اسلام ... محصور کرد... جلسه انتخاب آغاز شد... بعد از جلسه ... (بعد از اینکه علی(کرم) و عثمان(رض) از حقوق شان به نفع یکدیکر نگذشتند) به اجازهٔ آنها ، غرض دریافت نظر آنها مردم سوالاتی نمود تا اینکه عثمان (رض) به اکثریت آرا به حیث خلیفه مسلمین تعیین شد .. « (29)

کسی از حضرت عمر (رض) پرسید که » آیا خلیفه بعدی ات را تعیین نمی نمایی ؟

(حضرت عمر (رض)) گفت : اگر تعیین نمایم، ابوبکر (رض) که از من بهتر بود ، نیز تعیین نموده (می) بود ، اگر تعیین ننمایم رسوالله (ص) که از من بهتر بودند ، تعیین نکرده بودند. (30)

در آن زمان که تعداد اتباع دولت اسلامی نسبتا " کم بود ، خود رأی دهندگان هم میتوانستند در مسجدی یا بعدها درممالک دیگر زیر درخت بزرگ دهکده یا شهر جمع شوند ومشوره کنند تا رهبرشان را مستقیم انتخاب نمایند ، زیرا طوریکه پیشترذکر شد ، در دولت اسلامی طرز انتخابِ رهبر پیشبینی نشده و به اختیار مردم جامعه گذاشته شده که دولتمردانش را نظر به تقاضای زمان انتخاب نماید.

در زمان حاضر کوچکترین مملکت هم، تنها از سبب زیاد بودن جمعیتش، نمیتواند با طرز انتخاب مستقیم سابق، معضلاتِ مغلق امروز را حل نماید، دیده میشود که ضرورت زمان حاضر انسان را مجبور ساخته، درجامعه اش مطابقت دین اسلام را به زمان درک کند و نه تنها در ساحهٔ هر سه قوه دولت، رهبران را به طریقه های مناسب زمان حاضر انتخاب نماید.

ذ – 1 حاکمیت سیاسی اسلام

طوریکه در غرب تعریف میشود تِهوکراتی یا حاکمیت و دیکتاتوری روحانیون دین(مثلاً در مصرقدیم) حاکمیت اسلام نمیباشد. همچنان اسلام اساس دولت و مدنیت را طوری پیریزی نموده که به مردم حق قبول و رد زمامداران و حُکمای دولت اسلام را در هر ساحه حیات مدنی داده است، زیرا امتیازی در دین و دولت اسلام مُلا ها ودیگر روحانیون بدون داشتن تقوا و به اثبات رساندن علم ودانش و معرفت دارا بوده نمیتوانند. بر علاوه این امتیازشان امروز بایست فقط از جانب اکثریت مردم شناخته و تأید شود.

پس اسلام، سالارئ سیاسئ صنفی بنام روحانیون را- اقلا " نظر به فقه حنفی آن - نمیشناسد. همچنان جبر زمان مسلمانان را مجبور ساخته با موجودیت دول اسلام بسازند و به خیال خلافت عمومی اسلام زمان حاضر را نادیده نگیرند.

مطلب از جبر زمان عُمدتاً ضَعف و تخریب اتحاد و اتفاق مردم مسلمان مخصوصاً بعدها به نسبت نفوذ و تسلط استعمار ممالک غربی میباشد.

تخریب خلافت عمومی صدر اسلام بعد از خلیفه چهارم اسلام، به رهبری حضرت علی (کرم)، به اندازهٔ چشمگیر شروع شده و حاکمیت های بعدی، اکثرا " موروثی، در سیاست داخلی جز دیکتاتوری و استبداد، ظلم وبیرحمی بالای مردم ضَعیف جامعه ونوعی از انارشی اورگانیزهِ شدهٔ بیش نبوده است که با بیعدالتی در مقابل اکثر اعضای جامعه مخصوصا " زنها همراه بوده است که در حقیقت طرز دولتداری در اسلام به نفع چند والی، حاکم وعلاقداراء

دستنشانده میچرخید (بصورت عموم برخلافِ فودالان نسبتا "مستقل اروپا در مقابل قدرت مرکزی اروپا).
موجودیتِ زمانهای کوتاۀ خوشبختی بعضی از مسلمانان، مثلا " در دوره خلافت عمربن عبدالعزیز (عمر ثانی) اموی، زمانهای استثناء ای در تاریخ اسلام بعد از خلفای راشدین میباشد که متأسفانه تکامل جهان اسلام را به سمت استبداد و تحجر فرهنگی و سیاسی اثبات میکند.
اماتوجه به صدر پر افتخار ء اسلام (دوران خُلفای راشدین)، میتواند برای ممالک اسلامی در برابر تمام جهان، مخصوصا " جهان دیموکراسی غرب، هویت از دسترفتۀ اسلام را در ساحه هائ دولت وفرهنگ احیاء کند و نمونۀ بینظیراز عدالت اجتماعی (یا به افادۀ مُدرن) دیموکراسی اسلامی باشد.
دین مقدس اسلام که از جانب پروردگار عالم توسط فرستاده اش محمد مصطفی (ص) پخش شده دارای خاصیت مُکمَل، مطابق زمان ومکان میباشد.
اگر مسلمانان امروز – در عمل – لیاقت و کفایتِ تغییردهی را در خود نداشته باشند ، متأسفانه این دی مقدس و اعتدال را ، منحیث دین منجمد بیشتر به جهان معرفی و جانب تحجر و افراط گرایی ها را اضافتر تقویت خواهند کرد.
مسلمانان درحالت کم حرکتیی که فعلا " قرار دارند و از قرنها به اینطرف اکثرا " مُساوی مانده، نمیتوانند از این به بعد قسم نظری حیات بسر برند و به افتخار گذشته بسنده و روحا " بخود تسلی دهند. طوریکه در بالا هم ذکرشده، میتوانند مسلمانان بحق، بالای مدنیت و تاریخ پر افتخار خود ببالند ، لیکن زندگی، دولت وجامعۀ خود را به زمان حاضر مطابق سازند و به شعر شاعر ارج گزارند:
پشت نام پدر چه میگردی – پدر خویش شو اگر مردی
مُکمل بودن دین مقدس اسلام، طوریکه به مسلمانان هویداست، در این است که دارای مکتبی میباشد خاوی فرهنگ یا کلجرمذهبی (روش های فرد در مقابل

خالق) که در انگلیسی ریلیجیوس و آلمانی ریلیگیون برای آن استعمال میکنند و فرهنگ سیاسی است.

فرهنگ مذهبی اسلام برائ اقناع ضرورت روحی انفُسی وپیشبینی فرد برای روز بر حق آخرت است.

فرهنگ سیاسی اساسات برای زیست باهمی (مدنی) در اُرگان عالئ ساخت بشر، یعنی دولت اسلامی را در دنیا احتواء میکند. دولت اسلامی مافوق جمعیت های نسبتا "کوچک دیگر بشری، مانند طایفه، قوم، قبیله وغیره، میباشد.

یکبار دیگر:

دین مقدس اسلام حاوی» اول فرهنگ مذهبی و دوم فرهنگ سیاسی « است.

فرهنگ مذهبی برای اقناع ضروریات روحی انفُسی و پیشبینی برای روز بر حق آخرت است که به همهٔ مسلمانان بدون تفاوت مربوت میشود. لذا هر نوع تبعیض در مذاهب اسلام نادرست و پدیده ایست که احتمالا " حکمروایان مذهبی و سیاسی بمنظور سؤ استفاده برای خودشان مجاز دانسته اند.

امروز موحودیت مذاهبِ دین مقدس اسلام معمول شده و جزء فرهنگ اسلام گردیده است،

مجلهٔ شریفً فقهٔ اسلامیً هم » اختلافات بین مذاهب را یک واقعیت اسلامی میداند و مینگارد که » ثقافت اسلامی درنتیجه اختلافات مذاهب به اوج کمال خود رسیده

(است). (واین) قاعده اساسی در علوم اسلام است که: هر کسی که اختلاف امامان و مذاهب را نمی داند اصلا " علم را نمی داند.« (فضل غنی مجددی، فقه اسلامی و مذ هب، در مجله شریفٌ فقه اسلامیً شماره 38 صفر 1430 مطابق مارچ 2009)

(خوانندهٔ مُحترم را به نظریات و تحقیقاتِ دانشمندان دین مقدس اسلام، در این مجله وزین فقه اسلامی ونشرات آن مثلاَ " نشریه » توقفی در باب : فقه،

اعجازو ایمان« از جناب پروفیسور دکتور عبدلستار سیرت، می 2007 میلادی، متوجه میسازم.)

آنچه در این زمینه برای دوام حیاتِ مسلمانان حتمی است و اشد ضرورت در جهان اسلام میباشد اتفاق آنها است.

فرهنگ سیاسی اسلام

فرهنگ سیاسی در دولت اسلامی خیلی وسیع میباشد ومربوط هر فرد در زندگی دنیا میشود. وظیفهٔ فرد بعد از انتخاب دولت اسلامی، خاتمه نمییابد، بلکه او جوابدهٔ دولت بصورت دوامدار به اینمعنی است که مسؤل فعالیت مثبت و منفئ دولتمردان واداره دولت اسلامی میباشد. روی همین اصل مثلا " تنها رشوه گیر نه، بلکه رشوه ده هم مسؤل است.

اینکه میگویند » در هر عمل بایست همیشه خداوند (ج) را حاضر دانست برای پرهیز از ناروا در امور روزمره میباشد. مثلا " اگر مأمورئ یا قاضئ در دولت ضد پرنسیپ دولت اسلامی، رشوه ستانی میکند ویا روابط را بالاتر از ظوابط قرار میدهد و با این عملش شفافیت اداره دولت اسلام رامختل میکند، مانند اینخواهد بود که در عبادتش غشی میکند، زیرا هر کاری در دولت اسلامی عبادت به خداوند (ج) است. جزای دنیایئ خطاکار را قوانین وزع شدهٔ دولت اسلام تنظیم میکند.

شاید به همین رابطه گفته شده است که:

» عبادت بجزء خدمت خلق نیست – بتسبیح و سُجاده و دلق نیست«

ارتباط بین فرد ودولت ومعکوسش (دولت وفرد) را فرهنگ سیاسی تعیین میکند. با این رابطهٔ انفُسی و عینی، حقوق و وظایف فرد در مقابل دولت و حقوق و وظایف دولت در برابر فرد توسط قانون اساسی وقوانین ضمیمهٔ آن تنظیم میگردد.

یعنی دولتمردان کدام حُکم مطلق بالای دیگر اتباعِ دولت نه، بلکه حُکم مشروطه دارند.

اینکه تیوری دولتدارئ عدالت اجتماعی دوران صدر اسلام انکشاف نیافته یا اقلا " جمع نشده است و مسلمانان را امروز در مقابل دیموکراسئ دول غرب (اروپای غربی و امریکای شمالی) کمرنگ جلوه میدهد ، معنی آنرا ندارد که مسلمانان مایوس و تاریخ خود را بررسی و تحقیق نکنند تا دلایل به عقبماندگی شان را مخصوصا " درساحۀ دولتداری نیابند و از نو وصل شان را به آن ایام با شکوۀ دولت اسلام پیریزی نکنند.

بررسی تاریخ اسلام نشان میدهد – به استثنای ایام کوتاه – حقوق وو ظایف تعیین شدۀ دولت و فرد نه تنها کمترمطابق زمان و مکان تنظیم و ترتیب شده، بلکه بعد از حضرت محمد (ص) و چهار خلیفۀ راشدین در عمل کمتر و یا هیچ مُراعات نشده و بالاخره در قرون و سالهای اخیرتقریبا " بکلی دستخوش فراموشی گردیده است. جاگزین آن فرهنگ سیاسی بیگانه گردیده است، بدون اینکه کدام حکمروائ در اقلیم اسلام حاکمیت غیر اسلامی اش را اقرار کند. بر خلاف منحیث سُلتان، پادشاه، امیر یا کدام حکمروائ دیگر ء اقلیم اسلام، اسلامی بودن اعمالش، نه تنها از طرف خودش پیشکش میشود ، بلکه از جانب روحانیون دستنشاندۀ ش هم تبلیغ و تصدیق میشود.

خواص حاکمیت های مطلق العنانئ آسیائی که اکثرا " خاصه حکومتهای شرق اقلیم اسلام بود (دولت مطق العنانئ فارس) و خواص حکومتهائ مطلقه ک خاصه حکومتهای غرب اقلیم اسلام بود ، در دول اقلیم اسلام پیاده شده، تنها(!) بنام، حکومت اسلامی خوانده میشده است.

مثال: نگهداری حارم، رواجی است که از بیزانس یا روم شرقی در اسلام آمده بعد از آن حرمسرای (یا زنانه در وقت سلطنتِ مُغل هند) توسط عقیم ها ، یا بجبر هیز ساخته شده ها ، نگهداری میشده است. بیمورد نبوده که شاعری احتمالا " راجع به آن روش افاده کرده:

» هرکی باشد مرد او را میکشند –ای برادر هیز باش و زنده باش «

خودِ زمامدار که به القابِ امیر، شاه، سلطان، قیصر و غیره یاد میشدند عموما " در عیاشی یا شکار حیوانات وحشی مشغول شده، کارهای حکومت را بدست وزیرء ظالمی میسپرد.

از زن های مقتدر (خوشبخت) و کنیزانشان بچه ها (پسر و دختر) خوشبخت وبد بختِ بیشمار پیدا میشد. بعد از فوت حکمروا و بعضا " حتی در وقت حیاتِ خودش اغتشاش ها صورت میگرفت، برادران بهم می افتیدند و اقلا " یکدیگر راَ از چشم کور میکردند ، مردم عادی بنا به پیروی یکی از سرداران به گروه های متخاصم تقسیم میشدند و اندوختۀ سالهای شان نابود میشد. چون تسلسل زندگئ همۀ مردم شکستانده میشد ، به عقیدۀ من یکی از علل پسمانی آن مناطق و مردم هم میباشد ، زیرا تنها زمامدار بعدی از نو آغاز نمیکرد.

مثلا " شاۀ جهان، پسر جهانگیر در دوران مُغل هند سه برادر از مادر دیگر و برادرزاده های خود را بقتل رساند تا ولیعهدی او مورد سوال قرار نگیرد.

درست است که شاۀ جهان مقبرۀ بنام» تاج مُحل « برای زن محبوبش

» ممتاز مُحل بیگم « در آگره آباد کرد ، که منحیث یکی از مُعجزه های کم نظیر فرهنگِ معماری جهان، نه تنها برای هندوستان در خور افتخار است، اما از بیعدالتیِ آن شاه در مقابل دیگر زنانش هم نباید چشم پوشی کرد.

نگاهی در تاریخ قرن نزدهمِ میلادی وطنما ، افغانستان، ضرورت آوردنِ مثال دیگررا در این زمینه اضافی میسازد. زیرا تاریخ خانه جنگی های قرن 19 افغانستان مثال برجستۀ این نا بسامانی ها میباشد.

بر خلافِ فؤدالیزمِ قسمِ اروپا ، که شاه و قدرت مرکزی اش را محدود کرده بود ، حکمروائ اسلام فؤدالان (والیان وحاکمان خورد مناطق) را خودش تعیین وازاینرو قدرت مرکزی تقریبا " نا محدود داشت.

تنها در دوران مُغل هند در قرون 15 و 16 میلادی شاهد اساسگزاری زیست باهمی مسلمانان با اقوام دارای ادیان دیگر در هندوستان میباشیم. به پیشنهاد و

امر شاۀ مغل، اکبر کبیر، ایجاد محضرِ بحث برای نمایندگان ادیان آن زمان در قلمرو مُغل (بنام عبادتگاه، اطاقی در تعمیرِ معروف فتح پور ذکری در آگره) اختصاص داده شده بود. در آن محل، نمایندگان مسلمانان، عیسوی ها ، هندوها و بودایی ها تجموع کرده گفت و گو میکردند. با آن تدبیرش اکبر کبیر مُغل هند توانسته بود از تَنش و خشونت قابل ملاحظه در بین توابعش بکاهد.

بعقیدۀ من در حقیقت اکبر کبیر هم یکی از قدیمترین مؤسسین بُردباری و تحمل افکارِ جانبین (تالرانس) در سر زمین پهناور هندوستان میباشد که امروز بزرگترین دیموکراسی دنیا را تشکیل داده است. باوجوداینکه » اکبر کبیر مُغل در اسلام از نام خوبی بر خوردار هم نیست « (استاد فضل غنی مجددی)

خلاصه روح سیاسی اسلام که مطابق به قرآن عظیم الشان، سُنت محمدی، روش خُلفای راشدین و صحابۀ کرام بود ، اکثرا " به باد فراموشی سپرده شده است.

در انحراف بعدی دیده میشود، که روش خُلفای راشدین با رعیت در حکومتداری از بین رفته. به رعیت حق داوری بالای حاکم داده نمیشد ودور از تصور بود که یکی از رعایا اقلا " فکر کند : که آیا حاکم مطابق به شرایطه اسلام است ویا انحراف کرده است ؟

در نتیجه آن، تفاوت عمیق بین حُکما و رعایا ناگزیر پیدا شد وحق صلاحیتِ قیام روابط بین فرد و دولت تنها از طرفِ حاکم تعیین میشد و تحت فشار گیرئ فرد اکثرا " عمل معمول دانسته میشد.

اما این حال غیر عادی در جامعۀ اسلام باعث بر انگیختن مسلمانانِ متفکردر سراسر جهان اسلام گردید و اقلا " به دو جنبش مسلمانان منتج گردید ، که در اینجا به ذکر کوتاهئ از آنها اکتفاء میشود.:

1 - جنبش دُگمی و محافظه کاری، بدون در نظرداشت زمان ومکان و

2 - جنبش تجددی که خواهانِ دولت اسلام مطابق اصول اسلام با اساسگزاری جدید برابر به زمان میباشد.

جنبش اولی میخواهد سموم اجنبی را از اسلام دورسازد و دولت اسلام را، طوریکه بوده، محافظه کند و در نتیجه تمام تأثیر های زمانی و مکانی را نادیده و لاجواب بگذارد.

لیکن جنبش تجددی میخواهد دولت اسلام را مطابق اصول اسلام از نو اساسگزاری کند و ازتغیر زمانی و مکانی انکار نورزد.

پیروان این روش میگویند که: اسلام در مقابل دنیا موقف نفئ کننده ندارد. روی این اصلش اسلام مطابق بزمان میباشد. لذا نه اکثر کشور های اسلام بعد از خُلفای راشدین مورد قبول تجدد خواهان آمد و نه بعقیدهٔ شان کسی از بشر توان اینرا دارد که زمان را تا وقت خُلفای راشدین به عقب برده بتواند.

اما صدر اسلام گواهی دهندهٔ عملی شدن مردمسالاری در اسلام یعنی اُلگوی برازنده ، پیشوا و سر مشق تصور دولتِ عدالت و انصاف اسلامی یا به تعبیر مُدرن دیموکراسئ اسلامی است.

زمانیکه دربقیهٔ جهان مطلقیت، جبر و استبداد حکمفرما بود، عدالت اجتماعی اسلامی بحد چشمگیری انکشاف یافته بود.

حضرت عمر (رض) سیستم عدالت اجتماعی و بالخصوص اقتصادی را که توسط حضرت پیامبر محمد مصطفی (ص) بنا و ذریعهٔ خلیفه اول اسلام پیشبرده شده بود ، انکشاف قابل ملاحظه داد. او بدینترتیب مؤسس دیموکراسی اقتصادی میباشد که امروز در ممالک پیشرفته مشاهده میشود(سیستم تقسیم سروت ملی بین اعضای جامعه بدون تبعیض). همچنان رهبران آنزمان کافی متحرک بودند و سیستم تنظیم دولت و دیوان داری را از ممالک دیگر مثل روم و فارس کاپی نموده بودند.

اما بعد از صدر اسلام هم بالای مسلمانان طرز سازمان دهی دولت و ادارهٔ دولتداری کشور های دیگر، مؤثر واقع شده است با تفاوت اینکه دیگر بالای دیموکراسی اسلامی کمتر دقت صورت گرفته است.

در دورهٔ امویان فقه نسبتا " کم انکشاف داده شده است. امویان از منابع موجودِ آن وقت اسلام، عنعناتِ عربهای قبل از اسلام و رواج های اقوام مغلوب، استفاده میکردند. اما انکار نباید کرد، که نظام حقوقی آنها مطابق به واقعیت آنزمان بوده است.

عباسیان به خاطر مغلق شدن مداوم موضوعهای حقوقی متوجه به ارزش اجتهاد دانشمندان ء حقوق شدند. اما حقوق دانان تنها آن تصامیم را اتخاذ وصادر کرده میتوانستند که مثالِ قبلی از زمان حضرت محمد (ص) موجود میبود. به همه حال در منابع شرعئ قرآن عظیم الشان، احادیث نبوی، طرز اجتهاد (دانشمندان) اضافه شده بود. (31)

بعدها نتیجه تصمیم مشابه هم گرفته میشد و بدینصورت طرز قیاس نیز اضافه شد. متأسفانه پسانتر در اجتهاد آن مشاوران دانشمند، کوتاهی شده و آهسته آهسته این طرز مشاورت از میان برداشته شد، زیرا در اجتهادِ مشاوران دانشمند، هراس از خطرء محدود شدن قدرت همه گیر رئیس دولت احساس شده بود.

اگر اجتهاد قطع نمیشد، شاید مشاورت در امور دولتداری ارتقاء می یافت و به مردمسالاری و فرهنگ سیاسی پارلمانِ مُدرن در دول اسلامی هم انکشاف میکرد و احتیاجی به ورود و انکشاف فرهنگ دیموکراسئ قسم غرب نمی بود. ازبین رفتن اجتهاد (بهر ماهیتی که در ابتدا هم بوده) در اواخر سلطنت عباسیان، بیعدالتئ واضح در برابر رعیتِ دولتِ اسلام بوده است، زیرا در حقیقت سیاست اضافترمحدود به اختیار حُکمای دولت گردید و از آن ببعد اکثر مسلمانان بدون علاقهٔ سیاسی شدند و حتی تا امروز بی تفاوتی اکثر مسلمانان در امور دولت ممالک اسلامی دیده میشود، طوریکه بسیاری از مسلمانان توسل به افکار غیر عملی و تخیلی میکنند و گویا از مسؤلیت دولت، شانه خالی کرده اند، و با عقیدهٔ نادرست که:

» صلاحای مملکت خویش خُسروان دانند « قانع شده اند.

نظرش را آقای دکتور محمد اکرم عثمان در اثرش » کوچهٔ ما « - با وجود رومان بودن کتابش - راجع به اوضاع سیاسی وطن ما ، پیش از کودتای منفور کمونستان بواقعیت شرح داده است و در حقیقت در مورد حال سیاسی اکثر مسلمانان در برابر دول خود شان صدق میکند :

» ... مشکل ترین کار ها تغییرکردن واقعی (دولت) بود. هم از بالا ، هم از قاعده وهم از ذوره کمتر کسی به چرت تغییر افتاده بود. بعد از قلع وقمع مشروطه خواهان اول که بعضا " لقمهٔ توپ شدند و سر خوردگی امان الله خان که تخت وتاجش را بر سر آوردن تغییر از دست داده بود ، دیگر عامهٔ مردم چرت تغییر دادن خود و مملکت را مثل ردای روز مبادا مانند یک کفن پیش دوخته، چهار قات در صندوق فولادی قفل کرده بودند ...« (32)

بلی همان خمودی و جمودی در وطن ما بود که دندانهای استعمار گران خارج را برای دریدن وطن ما تیزتر ساخته بود.

رجوع به فرهنگ سیاسی اسلام و اساسات بدرد بخور افغانی، انکشاف و تازه سازی یا مطابق به زمان سازی آنها ، یگانه منشأ تطبیق مرد مسالاری در افغانستان شده میتواند و بس.

به عبارت دیگر (عدالت اجتماعی) یا دیموکراسی درفرهنگ سیاسئ اسلام، که در فوق از آن طور خلاصه صحبت شده است، بدیل (الترناتیف) برای افغانستان با اکثریت مسلمان، در برابر دول لائیک یا زیکولارغرب است که انکشاف داده شود.

همچنان » لویه جرگه « منحیث فرهنگ سیاسی دیموکراسی افغانها در جهان شناخته شده است. لیکن لویه جرگه بایست مطابق شرایط مُدرن امروز تصاعد داده شود تا زیر بنائ دیموکراسی در وطن ما گردد و ضرورت نداشتن به ورود نامثمر دیموکراسئ قسم غرب برای افغانستان، به جهان غرب هم فهمانده شود.

بقسم عمومی گفته شده میتواند : که در صورت جدایی از فرهنگ وطن خود ، انسان دچار به غُربت فرهنگی میشود و تاریخ اجدادش غیر مثمرمیماند.

در این حالتِ فقرِ فرهنگی، او آنچه در اروپا و امریکا آموخته کاپی، و میخواهد در وطنِ با اکثریت مسلمانش تطبیق کند. او زود یا دیر خواهد دانست، که بعضی از شعارها و مفهومهای متفکرین و فیلسوفان غربی در افغانستان بدون زیر بنای اجتماعئ غربی آن، قابلیتِ عملی شدن را کلا " ازدست میدهد وبقول شاعری:

» گربخود پیچد کسی سیر وسفر در کار نیست
اینکه از خود میرویم از خویشتن داریم باک «

باک از خویشتن سبب میشود که مردمِ بیگانه از فرهنگ غربی را بالای بستر پروکروست شکنجه میکنیند. (پروکروست، نام رهزنئ در افسانه های یونان قدیم میباشد ، از او آلۀ شکنجۀ بنام ًبستر پروکروستً مانده که شخصی را جبرا " برابر به آن بسترطوری میساختند ، که اعضای درازتر از بستر اورا قطع و اعضای کوتاۀ اورا کش و دراز میکردند).

نباید کوشش بیهوده شود که افغانها به اُلگوی داده شدۀ دیموکراسئ قسم غرب ریختانده شود.

یقینا " اعمار دوباره، یا بهترست اعمار نو گفته شود، در ساحه فرهنگ سیاسی و اداری حالت طاقتفرسائ فعلی را وقتی برطرف میکند که متوجۀ معنئ فرهنگ خود شده، فرهنگ نیاکان خویش را با درنظرداشتِ درایت ورعایت زمان ومکان، تعقل ونگاۀ تنقیدی بازسازی ومُکمَل کنیم بدون اینکه دروازۀ علم وتخنیک مُدرن را کاملا " ببندیم.

به عبارت دیگر پیریزی دولت و جامعه روی اساسات دین مقدس اسلام، عنعنه های مثبت فرهنگ سیاسی افغانی و سیستم دیموکراسئ اسلامی استوار شود.

فرهنگ سیاسی از جوامعۀ به اصطلاح مُدرن کلا " کاپی نشود ، بلکه در راۀ مُکمل شدن ارمان های بشری باشد و یک جامعۀ انسانئ در آن اعمار شود که روی

عدالت اجتماعی استوار باشد و در حین زمان، دیگر تبعیض های جنسی، قومی، لسانی و مذهبی ودینی و غیره نابرابری ها مردود گردد.

ذ – 2) جنبش تجددی در اسلام

درست زمانیکه اروپا آغازبه بیرون شدن از قرون اوسطی نمود، متأسفانه رکود، در ممالک قاره های آسیاه و افریقا – مخصوصا " بلاد اسلامی -، شروع شد. روابط و شرایط قرون اوسطایی بسته ماند، اگرچه تا آنزمان جهان اسلام پیشرو تمدن و انکشاف علمی هم بوده است.

هر چیزیکه دلیل رکود در جهان اسلام باشد، حقیقت اینست، که در این جهان، از اندونیزیا تا مصر، همیشه حرکتهای نو آوری وحتی انقلابی صورت گرفته است، که طبعا " بدون تأثیر هم نمانده است، اما در این ممالک حادثات بیشتر رفورمی ضرورتا " بایست بوقوع افتد. مبارزۀ تجددی در چوکات اسلام بایست در فردِ مسلمان، فامیل مسلمان دولت و اجتماع اسلام صورت گیرد.

با وجود خلق شدن مشکلات عظیم و بسیار برای تطبیق سیستم دیموکراسی در کشور هائ اسلامی، دلیل قانع کنندۀ وجود ندارد، که چرا اسلام دیموکراسی، عدالت اجتماعی یا مردمسالاری را رد کند و وصل به گذشتۀ با شکوۀ صدر اسلام را در این زمینه جویا نباشد.

از جملۀ تعدادِ کثیری از علماء و دانشمندان و متفکرین اسلام در مورد علم وتخنیک و دیموکَراسی، من به ذکر چند گفتۀ از عالم افغان سید جمال الدین افغانی، که برائ اکثر ما افغانها، نام بزرگمرد عالمی از وطنما میباشد، اینجا اکتفاء میکنم:

» سید جمال الدین افغانی بعد از مطالعه و سیر در ممالک اسلامی به این تعجب میکرد، که چرا علم و تخنیک در غرب به این اندازه انکشاف یافته با وجودیکه دین عیسویت خواهان گذشتن از این دنیا میباشد.

او بعد از غور عمیق به این نتیجه رسید ، که مهمترین شرط برای پیشرفتِ جامعۀ اسلام، تجدد در دولت و اجتماع اسلام وبکار بردن، دانش و تخنیکِ مُدرن میباشد.

او عقیده داشت، که جهان اسلام (بایست) بیدار شود و برای تجدد ذهنی بشمول اقتباس از ممالک غیر مسلمان آغوش باز داشته باشد واین بود راۀ تجدد و حیات.

سید جمال الدین افغانی ریشۀ به عقب مانده گئ ممالک اسلامی را در استبداد و ظلم میدید ، و (نسخه میداد که) ظلم و استبداد زدایی در دول اسلامی (فقط) بواسطۀ دولتِ دیموکراسئ شورایی امکانپذیر میباشد.

همچنان وی آموختن علمِ و معرفت را ، نه تنها حق هر شخص، مقدمتر از همه خانمهای مسلمان میدانست، بلکه یگانه راۀ پیشرفت واضمحلال استبداد و ظلم را هم در آن میدید.

او ، فقط در با فهم شدن مردم، رد تشنج بین پیروان مذاهب و ادیان را هم میدید.«(33).

اعمال مغایر اسلام (مثل بی بند و باری، چور و چپاول،سرقت و رشوه ستانی و تجاوز به ضعیف های جامعه، انکار از حق معیوبین، جبر اشخاص قدرتمند واستبداد دولت اسلام)، مسلمانان را امروز ناتوان ساخته و جهان اسلام را طرف بد نامی بیشتر سوق خواهد داد.

پیدایش دولت های امروزی در دیار اسلام، که به گذشت زمان مخصوصا " از اوایل قرن بیستم (بعد از خلافت ضعیف ترکیه عثمانی یا آخرین دولت عمومئ اسلام در مقابل ممالک توسعه طلب غرب) به اینطرف بوجود آمده اند ، دیگر واقعیت امروزی شده و نباید به خیال دولت عمومی اسلام انکشاف و پیشرفت در دول اسلامی را مانع گردد. آنچه امروز از نظر سیاسی امکان اجراء را دارد ، اتحاد آزادِ کشورهای اسلامی برای مبارزه علیۀ نارسایی ونا فهمئ علم و تخنیک مردم

مسلمان میباشد تا آنها مو قف خود را در دنیای مُدرن امروز، خودشان تعیین کرده بتوانند.

ذ – 3) قوانین اسلام و تجدد

تماس ممالک اسلامی با غرب در عصر کلونیزم و استعمار و استثمار توسط شان، به مسلمانان موقف بدبینی شدید در برابر غرب را قابل فهم میسازد.

اما با وجود آن، فرهنگ غرب بالائ جوامع مسلمانان بدون تأثیرنماند و موجب خلق فکر عمیق در مورد حالشان در عصر حاضر گردیده است.

در این راستا اتخاذ اقلا " دو سؤال در بحث متفکرین مردم مسلمان مورد علاقهٔ خاص گردیده:

اولین سؤال اینست که، چگونه بایست روشی را اختیار کرد تا طرز تعلیم طوری ترتیب و تنظیم شود که مامورین ادارئ دولتی و خصوصی ،اطبا، انجینران، مهندسان، معلم های مکاتب، استادان پوهنتون، علمای سیاسی،حقوق، اقتصاد و غیره قسمی تربیه شوند و علم بیاموزند تا بنا به ضرورت عصر بتوانند علمی و فنی جوابگوی امور و گردانندهٔ سالم و شفافِ امور باشند؟، زیرا موجودیت ایشان امروز برای دوام زندگی آرام و پر ارزش حتمی میباشد.

(این معضله را مخصوصا " افغانستان وطن عزیز ما بعد از ویرانیهای مادی ومعنوی پیش ء رو دارد و سالها بکار خواهد داشت تا کمئ از آن بکاهد).

طوریکه عارف و شاعربزرگ، سنائئ غزنوی سالها قبل چقدر بجا فرموده:

عمرها باید که تا یک کودکی از روی طبع
عالمی گردد نکو یا شاعری شیرین سخن

دومین معضلهٔ که اسلام با آن در حال حاضر روبروست، محافظهٔ رسوم و رواج کهنه قدیمه وبرای امروز بی ارزش میباشد ، که اکثرا " بقیهٔ کلتورء بومی مناطق مختلف داخل فرهنگ شده و سدِ پیشرفت وتکامل گردیده اند و غالبا " منحیث روش اسلامی بعضا " در جوامع اسلام تطبیق میشوند.

جدی دانی وبرطرفئ این معضلات برای دنیای اسلام ارزش حیاتی دارد.

طوریکه در قرن گذشته در وطن ما به صراحت دیده و کافی تجربه شده، مُدرن سازی و ترقی خواهی فقط در چوکات واساسات فرهنگ دین مقدس اسلام امکانیت دارد.

پاک سازی از نتایجء (مخصوصا ") حوادث اخیر در افغانستان، ضرورت به آرامی و صلح، در جامعه را دارد.

اگرچه جوامع دیگر بشری هم از حوادث نا مطبوع خالی نمانده اند. اما در هر جای کوشش میشود مطابق شرایطه منطقه و زمان طرق حل معضلات دریافت گردد ، در غیر آن بهبودی نصیب آنانی میشود که با تغییر زمان همگام مانند ، بدون اینکه فرهنگ بو می شان را از ریشه دگر گون سازند .

نظری به تاریخ بشر شاید بعضی پیامهای سازنده برای حل مشکلاتِ جامعهٔ امروزی افغانستان هم تقدیم کند.

امپراتوری روم قدیم دارای مخلوطی از ادیان و مذاهب بود ، اما با وصف وجود جامعهٔ رنگین دینی، آن امپراتوری توانسته بود با صلح بین خدایان (پکس دئورُم)

Pax deorum

که دارای هارمونی و زیست با همی بود صلح اجتماعی را در قلمروش تا دیر زمان قیام بخشد.

لیکن عرض اندام عیسویها که عقیده به خداوند (ج) یگانه داشتند و تنها پرستش اورا مجاز میدانستند ، آن هارمونی و صلح اجتماعی را در ساحهٔ آن امپراتوری واژگون ساخت. زیراگنهگار تمام حوادث طبعی مثل سیلاب، تقلیل یا

محوشدن حاصلاتِ زراعتی از سبب هجوم مَلخ که با عواقب قحطی و گرسنگی می انجامید ، عیسویها دانسته میشدند و حکم کشتار آنها داده میشد. بالاخره قیصر رومم بتاریخ 303 میلادی حکم رسمی تعقیب عیسویان را صادر کرد.

اما دیری نگذشت تا قیصر روم کنُستنتین متوجه شد که نظام اجتماعی صلح بین خدایان (پکس دئورُم) دیگربی ارزش گردیده ، زیرا خانه جنگیهای مدهش در ساحۀ امپراتوری در حقیت نتیجۀ آن صلح نافرجام میباشد.

همان بود که فرمان نمبر 438 آن قیصر، که قبولیئ خدای یگانه را احتوأ میکرد (پکس دئرُم) دوباره قیام یافت.

در آن زمان هم عیسویان با خشونت و یا قتل وقتال صاحب قدرت سیاسی نشدند ، بلکه با قربانی دادن خودشان به آن هدف رسیدند. بنا به دقت همان جریان، نویسندۀ را به این اظهار مبالغه آمیز واداشت:

دین بایست بواسطۀ مُردن نه به وسیله کُشتن دفاع گردد.

عیسویها در آن زمان (قرن 4 میلادی) سیاسی نبودند و قیصر هم فعالیتهایشان را فقط دینی میپنداشت. نه تنها از همین جهت هم بود که یک گونه همبستگی بین دولت و کلیسا در آنوقت پایا شد و هارمونی از دسترفتهِ اجتماعی در جامعۀ روم (بنا به فیصله سیاسی) دوباره بر قرار ساخته شد.

اکبر(کبیر) مُغل در هندوستان متوجه از بین بری تبعیض های دینی در هند شد. گفتگوی نمایندگان ادیان به تدبیر او ، طوریکه در بالا هم ذکر شد ، اتخاذ گردید و برای این منظور اطاقی را در عمارت معروف ًفتح پور ذکریً تخصیص دادند تا بین رهبران ادیان دیالوگ دایمی برقرار گردد و از خوشونتها کاسته شده بتواند.

(این یک مثالیست از تالرانس اسلام، که بر خلاف ادعاهای دیگر شهادت میدهد که تالرانس در هند تنها از ادیان دیگر در آنجا بر نخواسته است.)

بهر صورت روش اعتدالئ دین مقدس اسلام در دولت اسلامی به ویژه در قرن حاضر ایجاب میکند ، که زیست باهمی صلحآمیز، فقط با توسل به طرز تفکرء

مراعات حقوق بشری خالی از همه تبعیض قومی، جنسی، مذهبی و دینی امکان پذیر است و بس.

ص – حزب سیاسی:

کلمۀ حزب از لسان لاتین(پارت) گرفته شده، که به مفهوم مروج آن، جزء ای از کل را تشکیل میدهد.

بمعنئ اجتماعی و سیاسی آن، حزب جزء ای از ملت در جامعه یا مرکبی از یک تعداد اعضای ملت با اهداف سیاسی مشترک را تشکیل میدهد.

ترکیب حزبی در جوامع مُدرن (هم) مختلف میباشد، اما احزاب، در سطح دولت و جامعه (شهر، ده، قریه و غیره) اشتهار صلحآمیز سیاسی و اقتصادی میکنند و میخواهند ماموریت هائ رأس دولت را برای مُدت تعیین شدۀ قبلی (توسط قانون اساسی) اشغال و با گرفتن قدرتِ سیاسی مطابق به ایدآل معنوی (ویا بعضا " مادی) خویش به مردم خدمت نمایند.

برای اینکه یک حزب به اهداف ذکرشده رسیده بتواند، مجبورست حاوی نظم دایمی یعنی اعضای واضح و متعهد باشد و همه اُرگان هائ آن حزب به طرز تعامل دیموکراسی بوجود آمده و حاوئ روح مبارزه صلحآمیز سیاسی باشد. همچنان او منبع ء مالی شفاف و توسطه هموطنان خودش و قسما " دولت مردمش تمویل مالی گردد.

مزید بر آن، در دولت دیموکراسی، توازن مُساوات مالی احزاب در برابرهم ضروریست تا عدالت در فعالیت سیاسی بر قراربماند.

در حین زمان مهمترین خاصیت در یک حزب داشتن کرکتر مبارزۀ صلحآمیز سیاسی است. در اینصورت به جمعیت ء بدون کرکتر مبارزه یا رقابت سیاسی صلحآمیز، حزب سیاسی گفته شده نمی تواند.

همچنان احزاب در دیموکراسی حتمی است، که قابلیت ائتلافِ سیاسی را با یکدیگر داشته باشند.

حزب یا احزاب سیاسی، که از طرف مردم برگزیده شده باشند ، اهداف سیاسی و اقفصادئ خود را بوسیلهٔ اُرگانهای دولت عملی میکند ، یعنی با انفاذِ قوانین که از طریق شورا (ولسی جرگه ومشرانوجرگه) صورت میگیرد ، به خدمت مردم مشغول میشوند. اما برای یک حزب (حاوی کرکتر دیموکراسی) اشغال چوکی توسطه اعضایش حتمی نیست. به او تنها داشتن تأثیربالای تصامیم سیاسی هم بسنده میباشد.

یک حزب وقتی در دولت دیموکراسی با مفهوم میباشد ، که دارای برنامه (پروگرام) مُکمَلِ سیاسی و اقتصادی برای دولت خود بوده، هر زمان آماده باشد تا رهبری آن را بعهده گیرد و عملا " پروگرامش را پیاده کرده بتواند. در این راستا حتمی میباشد که یک حرب دارای تصمیم خلل ناپذیر و مطمئن برای بهبود حال هر فرد جامعه باشد ، یعنی مبارزه صلحآمیز برای گرفتن قدرت سیاسی در هر مورد رفاهیت عموم را بدون کدام تفاوت مدّ ء نظر گیرد و نمایندهٔ یک حزب مجبور است در این مبارزهٔ صلحآمیز راهٔ میانه را اختیار کند تا نه سبب تفکیک اقشار جامعه شود و نه سهمی در تخریب دیموکراسی داشته باشد.

در کشور های مُتمدن و صنعتی غربی احزابِ محدودِ قومی، صنفِ کارگری و طبقه ائ، دیگر تاریخ و به احزاب ملی تبدیل شده اند ، یعنی در هر حزب تقریبا " همه اقشار جامعه شامل میباشند.

در دولت اقلا " دو حزب مقابل هم قرار میگیرند ، حزب سر اقتدار که اکثریت آرائ مردم را بدست آورده وحزب مقابل یا مخالف آن، (اُپوزیسیون)، که در اقلیت مانده. حزب اُپوزیسیون اگرچه فعلا " سر قدرت سیاسی هم نیست جزء دولت دانسته میشود وبا انتقادات سازنده اش مُکمل عملکرد دیموکراسی گردیده است ومانند همه از فیصله های اکَثریت اطاعت میکند. این ساختار احزاب مخصوصا " در پارلمان صریحا " دیده میشود.

در جهان امروز حتی حکومتهای دیکتاتوری هم بدون حزب نمی توانند امیال شان را بالای مردمشان بقبولانند. این نوع حکومت ها اکثرا " یک حزبی اند و بوسیلهٔ حزب واحد شان داشتن همبستگئ خود را با مردم میخواهند نشان دهند.

ناگفته نباید گذاشت، که چون ممالک دیکتاتوری تفکیک قوه های دولتی را هم نمی شناسند، اکثرا " واقع میشود که دولت و حکومت (یا قوه اجرائیه) در گفتار های حتی منابع مطبوعاتی شان هم، جزء دولت یعنی حکومت، مُساوی به کلِ دولت استعمال میشود و اکثرا " همینطور هم است.

در افغانستان متأسفانه صحبتی از حزب سیاسی که بگونهٔ تعامل دیموکراسی بوجود آمده باشد هنوز هم در میان نمیباشد.

در دولت افغانستان بنا به موافقه سران اقوام در قندهار و بعدها درکابل حکومت هائ ضعیف مرکزی وجود داشته اند. اما این مراکز در ادوار تاریخ نتوانستند، نمایندگی ملئ را طوری برقرار سازند، که هر فرد افغان در داخل وخارج توسطه دولت و بر عکس خودِ دولت توسطه اتباع افغانستان حمایه ودفاع گردد تا احزاب سیاسئ مردم عرض اندام کنند. بر علاوه برای دولت های افغانستان پذیرش احزاب مردم چندان مطبوع نبوده است.

تنها جنبشهای سیاسی از مشروطه خواهی و محافظه کاری تاجریانهائ افراطئ چپی وراستی وجود داشتند و مخصوصا " از سالهای پنجای میلادی ببعد در انظار ظاهر شده توانستند.

بعضی از اعضای این احزاب زمانی توانستند نسبتا " در جامعهٔ افغانی فعال شوند که متکی به خارج باشند (مانند پر چمی ها وخلقی ها که پسان در حزب دیموکراتیک خلق به صوابدید روسیه شوروی آنزمانً متحدً شدند).

برای اعمار دیموکراسی و سالاری مردم بُردَباری و تحمل اظهار آزاد انظار و مفکوره جانبین ضروری میباشد، زیرا اظهار آزاد نظر در یک جامعه، یکنوع کونترول دولت را هم معنی میدهد. از همین جهت مطبوعات آزاد بعضا " بنام قوهٔ چهارمِ یاد میشود.

اما نظر آزاد آنجا حدود خود را دارد که بصورت عموم آزادی دیگران شروع میشود ومخصوصا " خیانت ملی، قتل و قتال انسان و ویرانئ مسکن وماوا را دیموکراسی تحمل نمیکند.

حزب و رژیمی که با شعار ء» نان مسکن و زمین « مردم را فریب« و قدرت دولتی را با ترور و کشتار تصاحُب کرده باشد و هزاران افغان را معیوب ساخته، اطفال بیگناه (یا زنان ومردان آینده) را توسط ماین هائ بشکل سامان بازی بی چشم، بی دست وپا ساخته، مزارع، مساکن و دیگر اساسات زندگی افغانها را بخاک یکسان ساخته و سبب هجرت وغربت هزاران خانوادۀ افغان از وطنشان شده، نمی تواند بدون اجرای عدالت توسطه دولت مردم بماند ، در دیموکراسی دولت با ادیولوژی تبعۀ سرو کاری ندارد. لیکن آنهائ را به پای محکمه میکشاند و عدالت را در موردشان تطبیق میکند ، که به اثبات مرتکب جرائم ضد بشری که در بالا ذکر شد ، شده باشد.

در مورد حکومت رژیم کمونستی وابسته به خارج که حالا تاریخ شده، گفتۀ یکی از فیلسوفان و نویسندگان امریکایی بنام، جارج سنتایانا ، بجا میافتد که تقریبا " چنین افاده کرده است : » در فرا موشی تاریخ تکرار تاریخ نهفته است «.

در نتیجه ظلم و استبداد کمونستان با پشتیبانی روسیه شوروی سابق بالای افغانها ، از اخیر سالهای هفتاد قرن بیستم میلادی در پاکستان و ایران تنظیم های جهادی قسما " وابسته به مملکت میزبان بوجود آمدند. » ائتلاف های آن تنظیم ها (متأسفانه) موجب عرض اندام تنظیم نوئ میشد. مثلا " تنظیمها در پاکستان : آنجا پهلوی حزب اسلامی به رهبری گلبدتن حکمتیار، حزب اسلامی به رهبرئ مولوی خالص، جمعیت اسلامی، جبهه نجات ملی و محاذ ملی، حرکت انقلاب اسلامی به رهبری (مرحوم) مولوی محمد نبی و اتحاد

اسلامی به رهبرئ آقای عبدلرب رسول سیاف بعد از اتحاد های (هفتگانه و سه گانه) «(34) بوجود آمدند.

از همین سبب عدم پیوستگی مستقیمِ جغرافیایئ سران مجاهدین و بستگی آنها به خارج (بدرجهٔ اول پاکستان)، با نداشتن برنامهٔ و آمادگئ برای زمان صلح، باعث ویرانئ افغانستان مخصوصا " کابل گردید. در فعالیت های ضد بشری شان، که مجاهدین راهٔ خُداوند (ج) طبعا " سهمی در آن نداشتند، نه تنها عدهٔ بیشمار افغانها، نا بود، معیوب یا متوارئ دیار های اجنبی گردیدند، بلکه زیربنای حیاتی مردم افغانستان را هم ویران یا محو ساختند.

در این عمل منفورشان حتی روسیه تجاوز گر و کمونستان را تقریبا " سند فراغت دادند.

متأسفانه، آن جنگهای خانگی که حاصل خصومتهای گروپها واشخاص در برابرهم و توأم با حرص مال و جاه بود، ادعای فیلسوف قرن 17 میلادی انگلیسی، تُماس هبس را یکبار دیگر، اینبار در یک کشور با اکثرمسلمان،

که » انسان گرگ انسان است « در قرن بیستم میلادی عملا " به اثبات رساند.

Thomas Hobbs, „ homo homini lopus est "

هوبس که ازسبب خانه جنگی ها از انگلستان قرن 17 میلادی فرار کرده بود به این نتیجه رسیده بود که برای پایان دادن هرج ومرج و خونریزئ انسانان بیگناه در نتیجهٔ زور و جبر، بایست شخصی بزور آرامی بیاورد. از همین سبب آن فیلسوف از جانبداران دیکتاتورئ رهبری کننده بود.

واضح است که بوجود آمدن جنبش طالبان یکی از دلایل بس مهم خود را در جنگ همه مقابل همه در وطن ما در سالهای 1992 تا 1996 میلادی گروه های بنام

مجاهدین دارد ، که نه توسطه ریاستجمهوریٔ دوماهۀ مجاهدین به رهبریٔ آقای صبغت الله خان مجددی خاموش کرده شد و نه توسطه تنظیم جمعیت به ریاستجمهوریٔ چند سالۀ آقای ربانی برطرف گردید.

ازهمین لحاظ هم جنبش طالبان باوجود پیشآمد پرغضب وخوشونتآمیز، از طرف مردم مظلوم افغانستان که بالاخره انتظار نفس کشیدن راحت را داشتند ، در داخل و خارج استقبال نسبتا " خوب شد.

اما دیری نگذشت که انتظار از جنبش طالبان بیهوده ثابت شد و فرمودۀ شاعر بزرگ سعد ی را در مورد بیاد آورد:

» شنیدم گوسفندی را بزرگی – رهانید از دهان و چنگِ گرگی
شبانگاه کارد در حلقش بمالید – روان گوسفند از وی بنالید
که از چنگال گرگم درربودی – چو دیدم عاقبت گرگم تو بودی «

هر ترتیب طالبان توانسته بودند ، که با استفاده از تخنیک مُدرن مخابراتی، افکار قرون اوسطائ خود و وابستگیشان با خارج را هم در لحظات ابتدایئ امارت شان بپوشانند. طالبان نه تنها با تبعیضگری جنسیشان منفور اکثر افغانان در داخل وخارج گردیدند ، بلکه همچنان آنها به ثبوت رسانیدند ، که نظر هوبس اروپایی در افغانستان قابل تطبیق نیست.

ریب دو مجسمۀ تاریخئ بودا در بامیان، در ماۀ مارچ 2001 میلادی بسته بودن طالبان را با همسایۀ افغانستان پاکستان، کامل" روشن ساخت. پاکستان که بعد از 1947 میلادی در نتیجۀ تقسیم نیم قارۀ هندوستان،به هندوستان و پاکستان، تو سط انگلیسها به میان آمده است، بین دو مملکتِ با فرهنگ چندین هزار ساله یعنی، افغانستان و هندوستان، مجبور است ادعای موجودیت کند.

ا هیچگاه نباید ناگفته بماند که قیام مردم افغانستان و مجاهدین برحقشان قشون سرخ روسیه شوروی را از افغانستان به هر قیمتی که بود کشید و در سقوط کمونیزم سهم غیر قابل انکار داشته است.

که حالا وآینده، مُدرنیزه سازی سیاسی و اجتماعی به ضرورتِ بودن احزاب آزادِ سیاسی و رقابت صلحآمیز آنها، پی ببرد، حتمی میباشد.

ا معیار برای اورگانیزه کردن حزب صلحآمیز سیاسی در افغانستان نهً حزب وابسته به خارج دیموکراتیک خلقً ونه تنظیمهای قسما "وابسته به خارج، پر از انارشی وحامل تشنج و خصو متهای گروهئ مجاهدین شده میتوانند.

ضای آن تنظیم ها، در تشکیل احزابِ صلحآمیز مبادرت کنند وسیستم تنظیمی خود را به عقب بگذارند.

ر صورت تشکیل حزب سیاسی در افغانستان از دیر زمان اضافتر، تهدید به حاکمیت تعبیر میشد تا ثبات سیاسی.

لا " با امضاء نکردن پادشاهٔ افغانستان قانون احزاب را در سالهائ شصت و هفتاد قرن بیستم میلادی (دههٔ شاهئ شورائئ مشروطه 1963 تا 1973 میلادی)، توانستند جریانهائ افراطی طرفداری یک تعداد مردم را صاحب شوند.

سال 1972 میلادی توانست ببرک کارمل حزب کارگر را، بدون موجودیت رسمی قانون احزاب در صحنِ پوهنتون کابل (!) آزادانه اعلان کند، زیرا در عقبش حزب کمونیست و دستگاهٔ کا جی بئ شوروی پنهان بود و تعدادی از مردم برای فریب شان گوش شنوا پیدا کرده بودند.

ی - 1) <u>احزاب سیاسی و قانون اساسی</u>

ای روش زندگئ سیاسئ فرد مسلمان کدام نسخه جز احکام خداوندی منحیث زیربنا، پیش از پیش تعیین نشده طوریکه فرد در هر مرحله زندگی، مطیع آن نسخه باشد.

عای ترتیب نسخهٔ زندگی سیاسئ همیشه جاودان، احتمالا " از طرف گروپی از قدرتداران و یا گروهی میشود که خواهان داشتن قدرت همیشه بالائ دیگران اند.

نظور تابع سازی اکثریت، حاکمیت خود را عدهٔ بنام های مختلف خقانی میدانند. متأسفانه هم در جهان دیده میشود که گروپ های نسبتا " کوچک تسلطه خود را به اسم های رنگ رنگ مانند لیبرالبزم، مارکسیزم ولینینیزم یا بصورت مزورانه اتکاء به مقدسات مردم امیال خود را محیلانه پهن کرده برای تطبیق منظور شومشان از هیچ جنایت درمقابل همنوعان جامعه شان دریغ نمیکنند و خود را تعیین شده از جانب ماورای بشری میدانند.

زمان بسیار قبل به اینطرف جوامع بشر دچار جنین حاکمیت ها شده اند:

ریخ نه چندان دور افغانستان مثال بر جسته است اگر به دوران کمونستان، انارشئ گروپهای غارتگر و دورهً طالبانً نظر انداخته شود.

ی مسلمانان تا اکنون باید از تجربه آموخته میبودند ، که تنها قرآن مجید نسخه جاودان و زیربنا برای زندگی سیاسی و دیگر امور بشری میتواند باشد که قابلیت تطبیق در هرزمان و محل را حفظ میکند.

اوند عزوجل هر فرد را آزاد خلق کرده و به او حق داده که نظرش را در اجتماع اگرچه هم بر خلاف افکار دیگران باشد اظهار کند و برای دریافت همفکران ساعی باشد.

نماعئ جبری افکار ناجایز است. انسانها مانند نُمای خارجئ شان از نگاهٔ مفکوره هم با یکدیگر متفاوت اند. اما هر فرد آزاد است در حلقهٔ همفکرانش نشیند.

سان، این موجود متفکر، وقتی ضرورت زندگئ اجتماعی را با مفاد انفسی متباین یافت و این دو قطب متذکره در مناقشه افتاد ، سعئ دقیق برای حل آن کشمکش را بخرج داد.

ور در این مناقشهٔ بین دو قطب، عقل بشری میباشد که خاصه انسان ویکی از نعم والای خداوند (ج) است.

منحیث فرد آزادئ مطلق را ترک داده و قسمتی از آزادئ خود را به نفع همزیستی فدا کرده ودر موافقه صلحآمیز (کنزنس) با دیگر اعضای جامعه حیات بسر میبرد.

ان اکثر افراد بالغ و فعال جامعه یا نمایندگان منتخب آنها در حقیقت قرار دادی عقد میگردد که طبق آن قرارداد نظام جامعهٔ شان پیریزی میشود. این قرارداد قانون اساسی میباشد اگرچه تحریر نشده هم باشد.

جامعه افرادهمنظر سیاسی متحد شده وطبق نظر شان قانون اساسی را در پیشبرد امور اجتماعی و فردی به معرض اجرا میگذارند. به اینصورت احزاب در رهنمایئ شان به رقابت صلحآمیز می افتند که مطلقا " خالی ازضدیتهای شخصی میباشد.

رقابت سیاسی احزاب فقط و فقط پروگرام ء عرضه شدهٔ شان به مردم دارای تفاوتها میباشد. هر بهترین حزب پهلوی بهترین احزاب دیگر یا به لسان لاتین:

Primus inter pare

اشتهار سیاسی میکند. آنانیکه خود را بهتر ازدیگران میخواهند جا بزنند و مخالف بنیادی اند (یعنی ضد قانون اساسی، که از طرف عامه در گذشته قبول شده است) در حاشیه مانده از جانب عامه رد میشوند. تعیین کننده در قانون اساسی قبولی عامهٔ آن میباشد.

در جامعه (در سطح دولت و حزب سیاسی)، عوض علایق عاطفی (قوم و قبیله وفامیل)، دوستی ورفاقت، علایق مذهبی و غیره، اهلیت ولیاقت عنصر تعیین کننده میگردد.

ص – 2) <u>سیستم حزبی</u>

قبلا " میخواهم واضح بگویم که عموما " در دولت دیموکراسی احزاب برای نیل به قدرت سیاسی رقابت صلحآمیز میکنند. در این سیستم اقلا " دوحزب مقابل هم قرار دارند و هردو (حزب سر قدرت و مخالف آن، اُپوزیشن) اجزای لایتجزای دیموکراسی میباشند.

در صورت عدم حزب مخالف (اُپوزیشن) از دیموکراسی سخنئ نیست.

سیاست خارجی، داخلی، فرهنگی و غیره ء یک دولت دیموکراسی حاصل یا

(نتیجه) مبارزه صلحآمیز احزاب مردم آن کشور، یا فعالیت سیاسی نماینده های مردم مثلا " در شورای ملی (ولسی جرگه و مشرانوجرگه) و شوراهای ولایتی میباشد و عبارت از توافق (کمپرو مایس) اهداف آنها است.
وقتیکه در شورا گروه های پارلمانئ احزاب (فرکسیونهای پارلمان) تشکیل شده میباشد، شورا مشغول وظایفهٔ ذاتی خود (قوانین سازی وکنُترل قوهٔ اجرائیه) مؤفقتر میشود واز ضیای وقت جلوگیری میشود، زیرا در گفتار نماینده فرکسیون هر حزب، گفتار دیگر اعضای آن حزب خلاصه توضیح میشود.
در این راستا ائتلاف احزاب در دیموکراسی برای بهبودئ کشورو عموم مردمش
غیر قابل انکار بوده به عبارت دیگر قابلیت ائتلاف از خاضیت ذاتئ حزبیکه به پروسیجر دیموکراسی بوجود آمده، میباشد.
در حقیقت احزاب در شورا، مُکمِل یکدیگر ودارائ بردباری و تحمل جانبین (تالرانس سیاسی) بوده همه احزاب در شورا مسؤلیت سیاستِ نهایئ را بدوش میداشته باشند، با وجودِ اینکه آن سیاست نهایی طرف قبول اعضای حزب مخالف
(اُپوزیسیون) در شورا قرار هم نگرفته باشد.
ص – 3) <u>حزب در دیموکراسی اسلام</u>
در دیموکراسی امروز موجودیت احزاب حتمی بنظر میخورد، زیرا در غیر آن احتمال میرود که سیستم یک حزبی به دیکتاتوری یک حزب تبدیل شود و مردم را در مَلمَل مقدسات پیچانیده فریب وحیله اش را مطبوع عوام جلوگرسازد.
از تالرانس وبُردباری در دین مقدس اسلام استنباط شده میتواند، که در سطح سیاسی هم موجودیت احزاب مختلف وتبادل افکارصلحآمیز به حدفِ خدمت به مردم عدالت اجتماعی و دیموکراسی را قیام میبخشد.

» ... مومن قانت و خصوصا " داعی الی الله را مسلکی باید باشد که بدی را با بدی مقابله نکند بلکه تا اندازهٔ ممکنه مقابل بدی به نیکوئی پیش بیاید – اگر کسی باو سخن زشت بگوید ویا بد سلوکی نماید باید مقابل وی طرزی اختیار کند که بهتر از آن باشد مثلا " در جواب قهر و غضب به بُرده باری، در جواب دشنام به تهذیب و شایستگی ودر جواب سختی به نرمی و مهربانی پیش بیاید – نتیجه این طرز عمل را خواهید دید که سخترین دشمن هم سست میگردد و اگر چه از دل درست نشود مگر وقتی میرسد که او ظاهرا " مانند یک دوست صمیمی با شما رفتار خواهد کرد بلکه ممکن است بعد از مرور چند روز از تهٔ دل دوست شود و بغض و عداوت را یک قلم از دل بیرون کند .... آری طینت شخصی اگر مانند مار و گژدم باشد که خوش اخلاقی برو هیچ اثر نکند سخنی است جداگانه مگر عدهٔ همچو افراد بسیار کم میباشد....« (تفسیر آیهٔ 34 ، سوره حم السجده، سپاره 24 قرآن عظیم الشان، از تفسیر کابلی، طبع دوم، صفحه 391)

تشریح اساسات بیشتر و مفصلتر برای تشکیل احزاب، که حتما " از آیات قران عظیم الشان، بالخصوص سوره احزاب، گرفته شده میتواند ، آرزومندم تا عُلمای کرام و دیگر اهل خبره در زمینه هر چه زوتر اقدام به تحقیق و تحلیل نمایند و به اینترتیب به جهانیان در این ساحه هم با دلایل نشان دهند ، که دین مقدس اسلام بدون شک وتردید با زمان همگام واحتیاجی به فرهنگ بیگانه، در دیاری که فرهنگ سیاسی اسلام حاکم باشد ، ندارد.

من در این مورد به عبارات ذیل اکتفاء میکنم:

در جهان دیموکراسی غرب هر وکیل در پارلمان، با وجود حزبش ضاهرا " آزاد و در فیصله اش مسؤل در برابر وجدان خود میباشد ، اما در شورا های یک مملکت با اکثریت مسلمان به هر وکیل حتمی است که در هر فیصله اش، از وجدان و همه تعلقات بشری آزاد ، اما خداوند (ج) را همیشه حاضر بداند.

در این ارتباط لازم میدانم در ً اطاعت از حاکم را که وظیفه زیر دست میباشد ً دقت بیشتر را معطوف بدارم.

در تفسیر کابلی آیت (59)، سوره النسا، سپاره پنجم ولمحسنات، صفحه 511، چاپ دوم نگاشته شده:

» به ارباب حکم امر شد که عدالت نمائید. در این آیت شریف سائرین محکوم شده اند که ارباب حکم را متابعت نمایند. از این بر می آید که اطاعت حاکم وقتی واجب شمرده میشود که آنها خود حق را اطاعت کنند.«

پس هر کسی که مخالف احکام الهی (ج) وپیغمبر وی محمد (ص) حکم میدهد هرگز شایستهٔ اطاعت نیست.

روایت از علی (کرم) است که

» زمانی حضرت سرور عالم محمد (ص) شخصی را فرماندهٔ ارتشی مقرر کردند و به دیگر مسلمانان تابعیت از او را امر فرمودند. روزی آن فرمانروا از روی غضب امر کرد تا آتش افروخته شود. بعد فرمان داد تا اشخاص تحت فرمانش خود را به آن آتش بیاندازند. آنها اباء ورزیدند. بعد حضرت محمد (ص) فرمودند که لشکریان، کار خوبی کردند ورنه تا ابد در آتش میسوختدد.

اطاعت از آمر در کارهایست که موافق به شریعت باشد.«

[ترجمه مختصر صحیح البخاری، جلد دوم، باب 34، صفحه (268)]

ص – 4) <u>جمعبندی و آینده نگری</u>

در وطنما افغانستان عزیز فعلا" عدالت اجتماعی وجود ندارد و ازدیموکراسی پرتابشده قسم غربی هم خبری نیست، زیرا در این سرزمین چند دیموکرات قسم غربی هم شاید نمیتوانند از فرهنگ سیاسئ که » با شیر در بدنشان اندرون شده «

پیشتر از جان بکلی بدر کنند.

بهرصورت در یک بررسئ سطحی هم دیده میشود ، که در افغانستان:

سیاست خارجی غیر فعال است و ارتباطش با جهان یکجانبه است یا به عبارت دیگر وزارت خارجه افغانستان کمتر سخنی مقابل خارج دارد و خاموشی را ترجیح داده است.

با تأسفترین مثال مبنی در این زمینه، اظهاراتِ اخیر انگلیس وامریکا در مورد دوام حضور شان در وطنما میبا شد. انگلیس میخواهد 40 سال دیگر در افغانستان بماند و امریکا 20 سال دیگر ضد ًطالبان و القاعده در افغانستانً بجنگد !

وزارت خارجه افغانستان تا حال خاموش است.

یک وزارت خارجه مستقل احتجاج میکرد و سفیر انگلیس و امریکا را به وزارت خارجه خواسته، خواستار توضیح میشد و پروتستش را بدین مناسبت آزادانه اظهار میکرد. یا پروتست خود را از راهٔ ملل متحد، که افغانستان عضوش است آزادانه اظهار میکرد.

در خبرهای آلمان از ده سال دیگرء توقفِ عسکر آلمان در افغانستان صحبت میشود. اگر مقامات حکومت افغانستان از آن خبر نباشند، جای تعجب است.

گفتهٔ وزیر دفاع اسبق آلمان آقای پیتر اشتروک، » که از مصئونیت آلمان در دامنه های هندوکش دفاع میشود«، میرساند که قوای نظامی خارج در وطنما تنها برای دفاع از سرحدات ما در وطنما توقف ندارند. مثلیکه حتی بعضی از کاندیدان ریاست جمهوری هم میگویند.

سؤال در این است که : چرا دولتمردان ما یک نوع ممنونیت افراطی در مقابل خارج نشان میدهند؟ باوجود اینکه در دیموکراسی اظهار نظر آزاد است. یا » شُله خود را میخورند و پرده خود را میکنند.«

در ساحهٔ اقتصاد همآهنگی مسطح دیده نمیشود. رشد محصولات وطنی کمتر در نظرگرفته شده، زیرا حق مشروع ملی یعنی گمرک حمایوی وجود ندارد. اگر از اشیای بی ارزش فعلا " هم یاد نشود، امروز حتی محصولات زراعتی افغانستان زیر فشار اموال زراعتی وارداتی قرار گرفته ودهقان ملی را مجبورا "متوجه به کارهای نامشروع و زود مفادآور میکند.

درست است که اطفال بیشتر میتوانند به مکتب بروند که در خور ستایش است، اما در مورد کاریابیٔ آنها هم، بعد از تحصیل علم و تخنیک، پلانی وجود دارد ؟

بصورت عموم در مورد کار برای مردم کمتر فکر میشود. جایٔ کارء کِتلوی اصلا " کمتر وجود دارد. بسیاری از فابریکه های سابق دوباره اعمار نشده و اکثرا " در حال نابودی بیشتر و یا با ما شین آلات زنگزده، شاید برای دزدیدن و خارج از سرحد افغانستان بردن هم دیگر ارزش نداشته باشد.

تفکیک قوه های سه گانهٔ دولت: مقننه، اجرائیه وقضائیه با وظایف شان درست آشناهی ندارند.

اگر فعلا " از ترکیب نامطلوب شورا صرف نظر کنیم بایست اقلا " گفته شود که اعضایٔ آن چندان وظیفه شناس نیستند. زیرا کم تصادف می افتد که چوکیهای وکلایً منتخب مردمً پر به نظر خورد. اما با همین تعداد کم خود میتواند ولسی جرگه وکیل نامطلوب در برابر خود را از مجلس بکشد ومنابع مطبوعاتی را اجازه دخول ندهد و دور از انظار انتخاب کنندگان بماند.

اما تا و قتیکه بوجهٔ دولت حاصل زحمت خود مردم افغان نباشد و توسط کمکهای ممالک خارجً اکثرا " تکمیل گردد ، امکانیت ندارد که توازن سه قوه دولت به نفع قوه اجرائیه مختل نگردد. از همین رو بازیٔ دیموکراسی قسم

غربی به دیکته وبعضا " به ممنونیت تبدیل شده. رئیس جمهور به فیصله های شورا توجهٔ نمیکند و تصمیمش را بعد از نظرخواهیٔ قوهٔ قضائیه اعلان میکند. رئیس قضاء مقامش را ممنون لطف رئیس جمهور میداند و بدینترتیب هم عمل میکند. اینکه او غیر مستقیم از طرف مردم بمقامش رسیده و تنها مردم را باید آمر خود بداند برایش ارزش کمتر دارد و با این عملش قانون اساسی را زیر پا میکند.

متوجهٔ کل فرهنگ وارداتی شدن معنئ کم ارزش دانئ فرهنگ خود مان را میدهد ودر خفا خود را حقیر شمردن میباشد.

اینکه فرهنگ سیاسی عدالت اجتماعی یا به اصطلاح مُدرن دیموکراسی اسلامی در مرور زمان کم ارزش شده تقصیر خود ماست.

امروز 29 اسد سال 1388 هجری شمسی مطابق 20 اگست 2009 میلادی انتخابات دوره دوم ریاست جمهوری و دوره اول انتخابات شورا های ایالتی میباشد.

امیدِ قیام عدالت مخصوصا " از رئیس جمهور برای چهار تا پنج سال آینده میرود. او بایست بداند که قسم دیروز دیگر شاید برای خارج مطبوع باشد.

پایان

21 اگسُت 2009 میلادی

منابع استفاده شده

1) داکتر سید عبدالله کاظم، زنان افغان زیر فشار عنعنه و تجدد، کالیفرنیا، 2005م، ص 120

2) کتاب احمد رشید ژورنالیست پاکستانی » طالبان« ، ترجمه آلمانی، مونشن، 2001 را مخصوصا "صفحات 57-69 را مقایسه کنید.

3) گفتگو با رهنورد زریاب توسط سیروس علی نژادی، در باره سیر تجدد در افغانستان از: » سایتِ اینترنتً دیدگاهً 29 نومبر 2005
www.didgah.de

4) علم قانون اساسی، کارل لوون اشتین، 1959 میلادی، ص 127
(Verfassungslehre, 1959)

(Karl, Löwenststein

5) مک الوین، چارلس، مشروطیت، اشرافیت و مُدرن، نیویارک، 1950 ص 40
Mc Ilwain, Charles, Constitutionalism, Ancient and Modern,

New York 1950 P. 40

6) همان کتاب ذکر شده کارل، لوون اشتین، صفحات 132 و ادامه آن

7) بلونچلی، علم عمومیٔ دولت داری، قسمت اول، اشتوتگرت، 1875م، جاپ پنجم ص 447

erster (Bluntschli, Allgemeine Staatslehre, Teil, Stuttgart 1875, Auflage 5, S. 447)

8) گرهارد، شمید، نسبت پارلمان و حکومت در بازی ارتباط تفکیک قوه های سلاسهٔ دولت، بازل و اشتوتگرت، 1981م، ص 7

Gerhard, Das Verhältnis von Parlament Schmid, und Regierung im Zusammenspiel der staatlichen Machtverteilung, Basel, Stuttgart

9) کارل، ویتفوگل، مطلق العنانی شرقی، کلن و برلین، 1962م، ص 465 تا 470

Karl, Wittfogel, die orientalische Despotie

10) کارل، مارکس، سلطنت برتانیه در هندوستان، نشریه مارکس – انگلس، فرانکفورد، 1966م، ص 132

Karl, Marx, britische Herrschaft in Indien

11) بلونچلی، علم دولت داری (طوریکه در بالا ذکر شده) ص 44

12) ارنست، فرنکل، در گرهارد، شمید، طوریکه در بالا ذکر شده، ص 7

13) بلونچلی، طوریکه بالا ذکر شده، ص 440 و بعدی.

14) لینین، ا. و. ، به نقل قول از لوو، کُنراد، دیموکراسی، بورژوازی و سوسیالیزم از نگاهٔ حزب ماکسیزم لیلینزم، سؤال و جواب در: مجله سیاست، جلد دوم، 1975م، ص 95

(Lenin, V. I., zitiert nach Loew, Konrad, in Zeitschrift der (Politik, 1975, H. 2 S. 95

15) س. ن. حسینی، خاطراتِ زندان پلچرخی، عقرب 1367 هجری شمسی، ص 129

» دکتور لودین که تحصیلات خویش را در آلمان غربی ... به پایان رسانیده بود و در رشتهٔ اقتصاد دکتورا داشت نیز در جملهٔ زندانیان بود ... شاید لودین تازه از آلمان غرب آمده بود وتا آنزمان هوای دیموکراسی غربی از دل و دماغش بیرون نشده بود.« او به کرات توسط تعذیبگران زندان تا بیحالشدنش تعذیت میشد، زیرا عوض دیموکراتیک که مطابق طبع کمونستان بود کلمهٔ غربی دیموکراسی را استعمال میکرد.

16) براخر، کارل،دیتریش، کلمات کلیدی در تاریخ، با نگاهٔ در پروبلم کلی خواهی، دوسلدورف، 1978، ص 9

Karl, Dietrich, Bracher, Schlüsselwörter in (
der Geschichte.
Mit einer Betrachtung zum Totalitarismus,
S. 9(Düsseldorf; 1978,

17) لنک، کورت، چقدردیموکراسی در سیستم پارلمنتاریزم موجود میباشد ؟،
اشتوتگذد، کلن،برلین، مینس 1972م، ص 139

Kurt, Wie demokratisch ist der Lenk,
Parlamentarismus,]
Berlin, Mainz Köln, Stuttgart, [

18) اشتفانی، وینفرید، مسأله مؤثریت، تبادل فکری و سهیم بودن در پارلمانتاریزم بدون سهمگیری(مردم)، اوپلادن، 1971م، ص 9 تا 47

[Stefanie, Winfried, Zur Problematik von Transparenz; Effizienz, Transparenz und Partizipation in Parlamentarismus] ohne Transparenz, Opladen 1971

19) نیبور، رَینهارد، موافقه (کنُزنس) در جامعهٔ دیموکراسی، مجله چهار ماهه سیاسی، سال دوم، جلد سوم، 1961م، ص 202 تا 222

[Nybur, Reinhard, Consens in demokratischen Gesellschaften] in: Politischer Vierteljahresschrift

20) منبع شماره (3) دیده شود.

21) هوتنبرگر، پیتر، فرهنگ سیاسی و تکامل سیاسی، انگیزه ها برای نشر یک نظر جدید در: «از سیاست و تاریخ وقت» جلد اول، ص 21، 1974

[Huttenberger, Peter, Politische Kultur und politische Entwicklung, Motive für die Ausbreitung einer neuen Konzeption in der Politik und] Zeitgeschichte B 1

22) برگسدورف، ولفگنگ، ارتقای یک فُرمل، در: مجلهٔ نظرسیاسیً، جلد 94، ص 4، 1981م

[Bergsdorf, Wolfgang, Aufstieg einer Formel, In: der Politischen Meinung, 1981]

23) برگ – شلوسر، دیرک، فرهنگ سیاسی، یک بُعد جدید در تحقیق علوم سیاسی، مونشن 1972، ص 24 تا 29

24) فضل غنی مجددی، در نظام اسلام، جولای 1966م ص 1

25) پارت، رُودی، محمد (ص) و قرآن (عظیم الشان)، اشتوتگرت، برلین، 1974م، چاپ 4، ص 54 و بعدی

[Paret, Rudi, Mohammad und Koran, Stuttgart, 4. Auflage

26) فضل، غنی، مجددی، در نظام دولت اسلام، جولای 1996 ، ص 6

27) کارل، برکلمن، تاریخ اقوام اسلامی، مونشن، برلین، 1963، چاپ 2، ص 54 و بعدی

[Brocklemann, Karl, Geschichte der islamischen Völker, München, Berlin, 2. Auflage, 1963]

28) صفحه 54 در نقل قول شماره 27 و قاضی مرزا جواد خان، خلیفات از نگاۀ حقوقِ دولت اسلام، یک سیر دگمی و تاریخی در رسالۀ دنیای اسلام، برلین 1918 جلد 5، ص 119 و بعدها

[Kasi, Mirsa, Djavad, das Kalifat nach islamischen Staatsrecht, eine historisch / Islam dogmatische Studie, in: der Welt des 1918]

29) عَمارفرزند یَاسِر، از صابر عبده ابراهیم، مترجم فضل الرحمن فاضل، صفحات 30 تا 32، مارچ 2006م مطابق حمل 1385 خورشیدی.

30) ترجمه مختصر، صیح البخاری از دکتور عبدالرحیم فیروزی هروی، جلد دوم، ص 542، باب 8، ولایت عهد ، صفر 1423 هجری قمری (2002م)

31) گلدسیهر، اگناز، لکچرهای (فاکولته) راجع به اسلام، هایدلبرگ 1963م، ص 3

Goldzieher, Ignaz, Vorlesungen über Islam, Heidelberg, 1963

32) دکتور محمد اکرم عثمان، کوچهٔ ما ، جلد اول، ص 259، میزان 1384 خورشیدی مطابق اکتوبر 2005 میلادی.

33) محمد عثمان صدقی، سید جمال الدین افغانی، پیشوای انقلاب شرق، به مناسبت هشتادمین سال وفات سید جمال الدین افغانی، کابل 1355 هجری شمسی، ص 22 و بعدی

34) دکتور ش. ن.، حقشناس، تحولات سیاسی جهاد افغانستان، جلد دوم، سرطان 1365 هجری، صفحات 286 تا 290 و بعد.